

سرمقاله

فریاد مردم انقلابی تونس:

زنجرها باید پاره شوند!

... مردم ستمدیده تونس با توسل به قیام یکپارچه خود، "زین العابدین بن علی"، دیکتاتور ظاهراً قدر قدرت این کشور که ۲۳ سال با جنایت و چپاول و دزدی حکومت کرد را مجبور کردند در تلویزیون ظاهر شده و در کمال زبونی اعلام کند که: "من حرف شما را فهمیدم". این اظهار عجز در مقابل قدرت توده های مبارز، درست یاد آور عجز و لایه شاه ایران است که در جریان اوج گیری انقلاب مردم در سال ۵۷ به تلویزیون آمد و با صدایی لرزان از دیدن قدرت تاریخی توده ها اعلام کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است. آنچه مردم مبارز تونس می توانند از تجربه ایران بیاموزند این نکته است که چنان اظهار عجز هائی هر چند نتیجه قدرت مبارزاتی مردم است. ولی باید دانست که امپریالیستها و حکومت های دست نشانده شان به هر شیوه ای دست می یازند تا بر آتش خشم توده ها مهار زده و نظام خود را حتی به قیمت پذیرش عقب نشینی های جزئی حفظ کنند. ...

صفحه ۲



نگاهی به گفتگوهای درونی بین دوسازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران - بخش مارکسیست!
صفحه ۵

گزارش نشست تشکیلاتی چریکهای فدائی خلق ایران

...نشست با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی انقلابیونی که با خونشان راه سرخ رسیدن به آزادی و سوسالیسم را هموار نمودند و به ویژه جان باختگان چریکهای فدائی خلق ایران آغاز گشت. قبل از هر چیز مقررات ناظر بر نشست طرح و به تصویب رفا رسید. سپس نشست به بررسی گزارش سیاسی و تشکیلاتی مرکزیت که از قبل در اختیار رفا قرار گرفته بود پرداخت. بررسی این گزارش که در آن، همه حوزه های فعالیت تشکیلات در فاصله دو نشست وسیع تشکیلاتی مورد بحث قرار گرفته و فعالیتهای انجام شده و همچنین نقصانها، کمبودها و ضعفهای موجود در مقابل گسترش بیشتر فعالیتهای تشکیلات با صراحت طرح و بررسی شده بود به تک تک رفا امکان داد تا ضمن آگاهی بر همه جوانب حرکت تشکیلات، پیشنهادهای خود را جهت ارتقاء فعالیتهای سازمان و رفع کمبودهای موجود ارائه نمایند.

صفحه ۷

در صفحات دیگر

- از خون سرخ بهروز، تا پرچم آزادی ۹
- گزارش فعالین چریکهای فدایی خلق ایران از استرالیا، انگلیس، آمریکا و کانادا..... ۱۵، ۱۹ و ۲۰
- وقتی بهزاد کریمی، فرخ نگهدار را نقد میکند! ۱۶
- مصاحبه با یک فعال کارگری (قسمت هفتم) ۱۸

سلاخی حقیقت زیر نام "حقیقت"!

آیا کسی که قلمش را در خدمت طبقات ارتجاعی بکار نگرفته باشد، می تواند سرود همیشه جاودان "بهاران خجسته باد" را که با نام و یاد کرامت در آمیخته و دلهای مردم ما را گرمی می بخشد، سرودی که کرامت آن را در سیاه ترین دوران زندگی مردم ما در تشویق امید و زندگی بهتر و یاد آوری اجتناب ناپذیری پایان زمستان سرد و فرارسیدن بهار پیروزی استثمار شدگان بر مرتجعین حتی در چنگال دشمن به میان دیگر زندانیان سیاسی می برد، را صرفاً یک خاطره سپری شده گذشته نامیده و سپس با پاره گویی، حاصل زندگی کرامت و هزاران رهرو راه کرامت های عزیز را تنها "یک سنگ قبر" جلوه داده و "تراژدی" بخواند؟

صفحه ۱۰

پیمان وهاب زاده و وظیفه

"بازنگری تاریخی" جنبش فدائی! ... تاریخ سرشار از مقاومت و مبارزه طبقات تحت ستم، اگر بدرستی به نسل های آینده منتقل شود، می تواند به عنوان منبعی از تجربیات مبارزاتی ستمدیدگان برای رسیدن آنها به پیروزی و رفع ستم در جامعه بکار گرفته شود. از این روست که طبقات فرودست در جامعه طبقاتی تلاش می کنند که تاریخ واقعی خود را فراموش نکرده و آن را سینه به سینه به نسل های آینده منتقل کنند و با استفاده از تجربیات تاریخی به ارتقای مبارزات خود با ظلم و ستم طبقات حاکم بپردازند...

صفحه ۱۲

تجربه تونس به منابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم بار دیگر نشان داد که چگونه بورژوازی جهانی و مزدوران داخلی اش با اعمال سیاستهای ریاضت کشانه، تسمه از کرده مردم کشیده و با استثمار وحشیانه و غارت منابع طبیعی کشور، مردم را در فقر و فلاکت و بیکاری رها می سازند. بی شک این چپاول وحشیانه در شرایطی که بحران سر تا پای نظام سرمایه داری در سراسر جهان را فرا گرفته و امپریالیستها می کوشند بار بحرانهای خود را بر دوش مردم کشور های تحت سلطه سریشکن کنند، ابعاد هر چه گسترده تری پیدا کرده و خشم و نفرت توده ها را فزونی می بخشد. خشم و نفرتی که منجر به قیام مردم تونس شد و طومار حکومت وابسته بن علی را در هم پیچید. این قیام گرچه توانسته در سد دیکتاتوری شکاف انداخته و مستبد حاکم را فراری دهد، اما که فرار بن علی تنها گام کوچکی از راه طولانی است که باید برای رسیدن به آزادی پیموده شود.



فریاد مردم انقلابی تونس: زنجیرها باید پاره شوند!

آنها تحمیل کرده و با سرکوب عریان آنرا حفاظت می کند، بیخاستند و تونس را برای دیکتاتور غیر قابل سکونت و او را مجبور به فرار به عربستان سعودی نمودند. نگاهی به شعار های مردم موید آن است که اصلی ترین مسأله برای آنها پایان دادن به فقر و سرکوب در جامعه است. "رفاه را در کشور تقسیم کنید" و "به فشار و ستم خاتمه دهید" از شعار هائی بود که مردم فریاد می زدند. همچنین وقتیکه مردم در شعار هایشان خانواده همسر بن علی را آماج حمله خود قرار دادند و فریاد می زدند "نه برای طرابلسیه که بودجه را به غارت می برند". این امر نشان می دهد که عناصر تشکیل دهنده "بیت" دیکتاتور چگونه به دلیل قدرت و نفوذ خود همه امکانات مملکتی را به یغما می برند و چرا "فساد و گرانی" از دلایل خشم و خیزش مردم شده است. بر اساس گزارش خبرگزاریها تنها یکی از حوزه هائی که خانواده لیلی طرابلسیه بر آن دست انداخته و آنرا در انحصار خود داشت تجارت خودرو می باشد.

در هفته های اخیر به دنبال خیزش توده ها در تونس، شهر های این کشور هر روزه شاهد تظاهرات و اعتراض مردمی بود که با سنگ و کوکتل مولوتف با نیرو های سرکوب دیکتاتوره به مقابله برخاسته بودند. آنها با آتش زدن مراکز دولتی خشم و نفرت خود را از وضع موجود به نمایش می گذاشتند. حقیقتاً که هر کجا مردم بیخاسته اند تا زنجیر های اسارت خود را بگسلند صحنه هائی خلق کرده اند که قلم از توصیف شایسته آن عاجز است. از طرف دیگر شدت سرکوب توده های مبارز و خشمگین تونس از طرف مزدوران به حدی بود که به گزارش سازمان ملل متحد"

طوفانی که از خیزش شور انگیز مردم ستمدیده تونس در هفته های اخیر به تدریج همه این کشور را فرا گرفت، بیشک یکی از رویدادهای مبارزاتی شادی بخش و الهام دهنده در شرایط کنونی است. واقعیت این است که قیام مردم تونس همانقدر که برای توده های ستمدیده خاورمیانه الهام بخش است همانقدر هم طبقات ستمگر حاکم و دیکتاتورهای منطقه را به وحشت انداخته و زنگ خطر را برای آنها به صدا در آورده است. به دنبال این قیام، شاهد تشدید امواج مبارزات توده ای در الجزایر و اردن نیز بودیم. همه این خیزش ها بیانگر تشدید بحران اقتصادی-سیاسی گریبانگیر نظام سرمایه داری جهانی بوده و نشان می دهد که چگونه در همه جا مردم از فقر و فلاکت و بیکاری و فساد و سرکوب امپریالیستها و دولتهای مزدور و وابسته به آنها، کارد به استخوانشان رسیده است.

مردم ستمدیده تونس با توسل به قیام یکپارچه خود، "زین العابدین بن علی"، دیکتاتور ظاهراً قدر قدرت این کشور که ۲۳ سال با جنایت و چپاول و دزدی حکومت کرد را مجبور کردند در تلویزیون ظاهر شده و در کمال زبونی اعلام کند که: "من حرف شما را فهمیدم". این اظهار عجز در مقابل قدرت توده های مبارز، درست یاد آور عجز و لابه شاه ایران است که در جریان اوج گیری انقلاب مردم در سال ۵۷ به تلویزیون آمد و با صدایی لرزان از دیدن قدرت تاریخی توده ها اعلام کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است. آنچه مردم مبارز تونس می توانند از تجربه ایران بیاموزند این نکته است که چنان اظهار عجز هائی هر چند نتیجه قدرت مبارزاتی مردم است ولی در عین حال دشمنان مردم با توسل به آن دست به فریبکاری بزرگی می زنند. باید دانست که امپریالیستها و حکومت های دست نشانده شان به هر شیوه ای دست می یازند تا بر آتش خشم توده ها مهار زده و نظام خود را حتی به قیمت پذیرش عقب نشینی های جزئی حفظ کنند.

درست است که از نظر امپریالیستها تونس آنقدر با "ثبات" تلقی می شد که حتی بعد از آغاز اعتراضات مردمی، نشریه اکونومیست در ۶ ژانویه مدعی شد که "بعید است مشکلات تونس، رئیس جمهور ۷۴ ساله را سرنگون کند یا حتی الگوی حکومت استبدادی او را نکان دهد"، اما تجربه بار دیگر ضمن تاکید بر قدرت دوران ساز توده های به پاخاسته، نشان داد که اولاً تبلیغات رسانه های بورژوائی در چهارچوب منافع لحظه ای آنها اشاعه یافته و ثانیاً آن "ثباتی" که با زور سرکوب و اختناق حفظ می شود آنقدر شکننده است که در شرایط مقتضی هر حادثه ای می تواند آنرا درهم شکند. همانطور که دیدیم که چطور جرقه خیزش عظیم توده ای در تونس، خودکشی فرد تحصیل کرده ای بود که برای سیر کردن شکم گرسنه خود و خانواده اش دهک ای (سبزی فروشی) بر پا کرده بود که بوسیله دولت سرکوبگر ویران گشت. اتفاقاً عدم درک همین شکنندگی و عدم ارزیابی صحیح از قدرت توده های به پاخاسته بود که طبقات حاکمه را غافلگیر کرد. روشن است که قیام مردم غرش رعد در آسمان بی ابر نبود و نیست. مردم زحمتکش تونس بر زمینه فقر و فلاکت و استثمار وحشیانه ای که در طول سالهای مدید طبقه حاکمه بر

امپریالیستها هرگز سرنوشت خود را با سرنوشت مزدورانان گره نزده و هر کجا که مصالح شان ایجاب کند برای حفظ منافع خود از قربانی کردن مزدورانی چون شاه وین علی و دریغ نخواهند کرد. بنابراین تنها راهی که جهت رسیدن به آزادی وجود دارد مبارزه برای نابودی کل نظام سرکوبگرانه حاکم می باشد که با هزاران رشته به امپریالیسم وابسته بوده و بدون نابودی آن امکان رسیدن به آزادی وجود ندارد.

در جریان قیام عظیم مردم تونس متن شعر گونه ای به شعار مردم تبدیل شده بود که چنین بود: "اگر مردم زندگی را بخواهند، سرنوشت تسلیم می شود، شب باید برود و زنجیرها باید پاره شوند." تجربه نشان می دهد بدون پاره شدن همه زنجیرهای اسارت طبقات محروم تونس یعنی نظام سرمایه داری و سلطه امپریالیسم از آزادی و برابری خبری نخواهد بود. خون جانباختگان خیزش توده ای در تونس پژواک گر این حقیقت مبارزاتی ست.

طرف پنج هفته گذشته بیش از ۱۰۰ تن در اثر تیراندازی، خودکشی های اعتراضی و شورش زندانیان" در این کشور جان خود را از دست داده اند. به واقع قیام مردم چنان طبقات حاکمه را به وحشت انداخت که آنها صلاح را در آن دیدند که با فدا کردن بن علی توهم تغییر در مردم ایجاد کرده و با دامن زدن به این توهم امکان فریب مردم را بدست آورند تا بتوانند کل نظام بورژوائی را از آتش تعرض خشمگینانه توده ها حفظ کنند. اما واقعیت این است که با فرار دیکتاتور مسأله تونس حل شدنی نیست.

تجربه تونس به مثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم بار دیگر نشان داد که چگونه بورژوازی جهانی و مزدوران داخلی اش با اعمال سیاستهای ریاضت کشانه، تسمه از گرده مردم کشیده و با استثمار وحشیانه و غارت منابع طبیعی کشور، مردم را در فقر و فلاکت و بیکاری رها می سازند. بیشک این چپاول وحشیانه در شرایطی که بحران سر تا پای نظام سرمایه داری در سراسر جهان را فرا گرفته و امپریالیستها می کوشند بار بحرانهای خود را بر دوش مردم کشور های تحت سلطه سرشکن کنند، ابعاد هر چه گسترده تری پیدا کرده و خشم و نفرت توده ها را فزونی می بخشد. خشم و نفرتی که منجر به قیام مردم تونس شد و طومار حکومت وابسته بن علی را در هم پیچید. این قیام گرچه توانسته در سد دیکتاتوری شکاف انداخته و مستبد حاکم را فراری دهد، اما واقعیت این است که فرار بن علی تنها گام کوچکی از راه طولانی است که باید برای رسیدن به آزادی پیموده شود.

تجربه مبارزات خلقهای منطقه و به خصوص تجربه خلقهای ایران نشان داده است که بدون نابودی کل نظام ستبرانه حاکم امکان رسیدن به آزادی وجود ندارد؛ و این مهم جز با یک رهبری انقلابی میسر نیست. به همین دلیل هم کارگران و مردم ستمدیده و نیروهای انقلابی باید از فضائی که عقب نشینی های هیئت حاکمه ایجاد می کند جهت تشکل خود و شکل دادن به رهبری انقلابی استفاده کنند. تجربه مردم ما با روشنی انکار ناپذیری نشان داده که

سلاخی حقیقت زیر نام از صفحه ۱۲

عنوان دیگری که به او می دهند یکی از سخنگویان اصلی در آن سمینار خواهد بود، می توان از پیش متوجه شد که در آن سمینار دانشگاهی، محلی که اصولاً باید جایگاه علم و دانش باشد، کدام نظرات ضد کمونیستی و ارتجاعی به عنوان "حقیقت" تحت عنوان "بازنگری" در تاریخ چریکهای فدایی خلق، به نسل های جوان عرضه خواهد شد! سمیناری که مواضع سازمان دهنده گانش در مسایل سیاسی روز ایران نیز در بهترین حالت، پشتیبانی از اصلاح طلبان حکومتی و به طور مشخص "موسوی" (این قاتل هزاران تن از کمونیست ها و مبارزین دهه ۶۰) می باشد.

هر انسان با وجدان و دارای شعور سیاسی می تواند پس از کمی کنکاش در مواضع دست اندر کاران و عمده شرکت کنندگان سمینار امستردام، سنوال کند که چرا سمیناری که ادعایش بررسی "تاریخی" و "بیطرفانه" و یا "پژوهشی" پر افتخارترین سازمان کمونیستی تاریخ معاصر کشور ما و یکی از درخشان ترین دوره های حیات مبارزاتی در تاریخ مملکت ماست باید به تربیون چنین عناصر و یا ضد کمونیست هایی بدل شود؟ آیا حضور آن ها اتفاقی ست؟ آیا همین افراد و نیروها ابزار مناسب مورد نظر برگزار کنندگان سمینار، برای پیشبرد اهداف ضد کمونیستی و فدایی ستیز این کار ظاهراً پژوهشی نیستند؟

وقت آن است که با مشاهده این واقعیات، مبارزینی هم که دیروز مستقیماً در صفوف این سازمان، مبارزه کرده و به رغم اختلافشان با خط و مشی آن، پس از جدایی مانند دار و دسته فرخ نگهدار به آستان بوسی ارتجاع در نخلپیده اند و اکنون جزء مدعوین هستند، با در نظر گرفتن ماهیت این تربیون خود را بازپچه دست برگزار کنندگان این سمینار و سیاست های ضد کمونیستی و ضد فدایی آن ها نکنند و با حضورشان به این کمپین ضد کمونیستی اعتبار نبخشند.

damavand1349@yahoo.com

چنگیز قبادی فر
۱۲ دی ماه ۱۳۸۹ - ۲ ژانویه ۲۰۱۱

زیرنویس ها:

(۱): جناب صالحی برای کوبیدن کمونیست ها از کسی نقل قول می آورد که تماس هایش با وزارت اطلاعات شهره عام و خاص است!! منظور من حمزه فراهتی یعنی همان افسری است که با صمد بهرنگی به ارس رفت و تنها بازگشت. و بدون آنکه حتی مرگ صمد را به خانواده اش اطلاع دهد برای مدت ها خود را از انظار مخفی ساخت و بعد ها در جریان دادگاهی که برای بررسی جنایت رستوران میکونوس در آلمان شکل گرفت اعتراف نمود که با ماموران وزارت اطلاعات در تماس بوده است.

(۲): منظور رفیق یوسف آلیاری است که از دوستان کرامت بود و به اتهام ارتباط با "راه کارگر" دستگیر و پس از شکنجه های وحشیانه به دست جلاان جمهوری اسلامی در سال ۶۳ اعدام گردید .

گزارش نشست تشکیلاتی چریکهای فدائی خلق ایران

سوم نظری که مدعی بود طبقه کارگر در این قیام حضور نداشته است. چهارم دیدگاهی که خیزش مردم را دارای رهبری قلمداد می کرد. پنجم نظری که مدعی بود این رهبری از آن اصلاح طلبان حکومتی می باشد. و سرانجام تفکر نادرستی که در تلاش بود قیام مردم ما را مبارزه ای مسالمت آمیز تعریف کرده و از آن، نادرستی هرگونه مقاومت و اعمال قهر انقلابی را نتیجه بگیرد. نشست با نشان دادن عدم انطباق این دیدگاه ها با واقعیات عینی و نادرستی همه این تحلیل ها بر این واقعیت تاکید نمود که خیزش بزرگ مردم ما قیامی خود بخودی و فاقد رهبری بود که هر جریان سیاسی در حد امکانات خود در تلاش بود تا مهر خود را بر آن بکوبد. اما به دلیل پراکندگی صفوف مردم و عدم تشکل آنها و همچنین فقدان سازمانهای رهبری کننده در صحنه، خیزش مردم از فقدان رهبری در رنج بود و اساسا همین ضعف، وظیفه بزرگ تلاش برای شکل دادن به چنین رهبری ای را در مقابل جنبش انقلابی مردم ما قرار می دهد. در جریان بحث های خلاق که در این زمینه رخ داد نشست ضمن تاکید بر انطباق مواضع اتخاذ شده از سوی تشکیلات با واقعیت و تئوری های راهنمای حرکت سازمان بر ضرورت تبلیغ هر چه وسیع تر این تحلیل ها و مواضع تاکید نمود.

در بخش دیگری از مباحث مربوط به بررسی گزارش سیاسی مرکزیت، نشست به مباحثه در باره بحران اقتصادی نظام امپریالیستی در سطح بین المللی پرداخته و با توجه به سیاست امپریالیستها در سرشکن کردن هر چه بیشتر بار بحرانهای خود بر دوش کشورهای تحت سلطه و بالطبع کارگران و توده های ستمدیده این کشورها وظایف کمونیستها در این رابطه را مورد بحث قرار داد. در این بحث به خصوص بر این نکته تاکید شد که باید در همه حوزه های کار تبلیغاتی کوشید تا همه توجیهاتی که بورژوازی برای لاپوشانی نقش خود در این بحرانها به آنها متوسل می گردد را کنار زد و نقش خود این طبقه انگلی را در همه نابسامانیهای اقتصادی موجود در مقابل دید کارگران و زحمتکشان قرار داده و انرژی انقلابی طبقه کارگر را در راستای نابودی نظام حاکم سازمان داد.

نشست عمومی سازمان همچنین به تفصیل فعالیتهای نظری و عملی تشکیلات در دوره اخیر را مورد بررسی قرار داده و بر ضرورت تلاش برای گسترش این فعالیتهای تاکید کرد. در پایان نشست رفقا ضمن تعیین برنامه حرکت سازمان در دو سال آینده در فضائی مبارزاتی و رفیقانه مرکزیت جدید تشکیلات را انتخاب نمودند و به این ترتیب نشست وسیع تشکیلاتی به کار خود پایان داد.

اخیرا نشست عمومی سازمان در تاریخ مقرر همچون سالهای گذشته برگزار شد. نشست با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی انقلابیونی که با خونشان راه سرخ رسیدن به آزادی و سوسیالیسم را هموار نمودند و به ویژه جان باختگان چریکهای فدائی خلق ایران آغاز گشت. قبل از هر چیز مقررات ناظر بر نشست طرح و به تصویب رفقا رسید. سپس نشست به بررسی گزارش سیاسی و تشکیلاتی مرکزیت که از قبل در اختیار رفقا قرار گرفته بود پرداخت. بررسی این گزارش که در آن، همه حوزه های فعالیت تشکیلات در فاصله دو نشست وسیع تشکیلاتی مورد بحث قرار گرفته و فعالیتهای انجام شده و همچنین نقصانها، کمبود ها و ضعفهای موجود در مقابل گسترش بیشتر فعالیتهای تشکیلات با صراحت طرح و بررسی شده بود به تک تک رفقا امکان داد تا ضمن آگاهی بر همه جوانب حرکت تشکیلات، پیشنهادهای خود را جهت ارتقاء فعالیتهای سازمان و رفع کمبود های موجود ارائه نمایند.

نشست با اختصاص وقت لازم به همه شرکت کنندگان امکان داد تا فعالانه به نقد و بررسی گزارش پرداخته و سپس با توجه به ملاحظات طرح شده از سوی رفقا، گزارش مرکزیت را تصویب نمود. سپس گزارش مالی سازمان که بطور مجزا ضمیمه گزارش مرکزیت شده بود مورد توجه رفقا قرار گرفت و نشست با توجه به این واقعیت که تنها منبع درآمد تشکیلات حق عضویت اعضا و کمک هائی است که فعالین و دوست داران سازمان در اختیار تشکیلات قرار می دهند بر ضرورت تلاش برای گسترش فعالیتهای جهت جمع آوری کمک های مالی و تقویت توان مالی سازمان، تاکید نمود.

از آنجا که یکی از محور های گزارش سیاسی مرکزیت، بررسی و تحلیل واقعیت خیزش عظیم توده های ستمدیده ما در سال ۸۸ و برخورد با مواضع اتخاذ شده در این رابطه بود نشست بطور مجزا به بررسی این رویداد تاریخی پرداخته و ضمن تحلیل چرایی این انفجار توده ای بزرگ، مواضع طبقات و نیرو های سیاسی مختلفی که در صحنه سیاسی کشور فعال می باشند را در این رابطه بررسی نموده و با تکیه بر پراتیک زنده توده ها صحت مواضع تشکیلات در این رابطه را مورد تاکید قرار داد. در این بحث تقریبا تمامی تحلیل ها و دیدگاه های عمده موجود در رابطه با خیزش توده ها مورد بررسی قرار گرفت. که در این میان دیدگاه های زیرمورد تاکید قرار گرفت.

اول دیدگاهی که با تکیه بر حضور فعال اصلاح طلبان حکومتی در مبارزات توده ها جهت منحرف کردن آن مبارزات بر "ارتجاعی" بودن قیام مردم حکم می داد و در نتیجه شرکت و حمایت در آن را نفی می کرد. دوم دیدگاهی که خیزش عظیم مردم ما را شورش طبقه متوسط جا می زد.

نگاهی به گفتگوهای درونی بین دوسازمان

چریکهای فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران - بخش مارکسیست!

آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجری در ارتباط با انتشار نوارهای "گفتگوهای فی مابین دو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و بخش مارکسیست مجاهدین خلق" در دوره حکومت شاه می باشد که در تاریخ ۱۵ ژانویه ۲۰۱۱ در اتاق پالتاکی "ایران:گفتمان سیاسی - اجتماعی" انجام شد و مورد استقبال وسیع شرکت کنندگان قرار گرفت. پیام فدایی، این سخنرانی را از حالت گفتار به نوشتار تبدیل کرده و به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار می دهد.

سایتها، در سایتهائیکه به مراجعه کنندگان خودشان امکان اظهار نظر می دهند، شاهد سوالاتی بودم مبنی بر اینکه چرا چریکهای فدائی مبادرت به انتشار این نوارها نکرده اند در حالیکه چنین سوال کنندگانی این واقعیت را در نظر نمی گیرند که اصولا چریکهای فدائی چنین نوارهایی را در اختیار نداشتند.

حال اجازه دهید که همین جا یک حاشیه بروم و از همه کسانی که اسنادی از جنبش انقلابی مردم ما در اختیار دارند که انتشار آنها ملاحظات امنیتی نداره خواهش کنم که آنها را در دسترس همگان قرار بدن.

به واقع یکی از ساده ترین دلایل این امر مقابله با تبلیغات دشمنه برای نمونه حتما تک تک شما با کتابهایی که وزارت اطلاعات چاپ کرده آشنائی دارید و آنها را دیده اید. سالهاست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی سم پاشی می کنه که مجاهدین مارکسیست شده با میکروفن گذاری مخفی گفتگوهای خودشان با چریکهای فدائی را به قول وزارت اطلاعات "شنود" می است- در رابطه با تاریخ سازمان مجاهدین منتشر کرده زیر همین تیتر "شنود" بر علیه بخش مارکسیست شده مجاهدین سم پاشی کرده. در حالیکه هر کس امروز این نوارها را گوش کرده باشه فوراً متوجه می شه که مذاکرات دو سازمان با توافق هر دو طرف ضبط می شده و نوارها هم در اختیار هر دو طرف قرار می گرفته. آیا انتشار اسناد واقعی جنبش خود ش تو دهمی محکمی به چنین سم پاشی هائی نیست؟ و آیا این امر نشان نمی دهه که دیگرانی هم که از چنین اسنادی در اختیار دارند باید یا پیش گذاشته و از آنها رونمایی کنند؟

حال اجازه بدهید که برگردم به بحث خود نوارها برای این کار و قبل از هر بحثی لازمه که اشاره ای کنم به تاریخ این نوارها، چون می دانید که در یک بحث تاریخی در بحثی که موضوع بر سر اسناد تاریخی، تاریخ اهمیت اساسی پیدا می کنه. تراب حق شناس در توضیحی که برای این نوارها نوشته مطرح کرده که آنها مربوط میشن به پائیز سال ۵۴. یعنی تاریخ پائیز سال ۵۴ را برای این نوارها اعلام کرده اما هر کس به این نوارها گوش بده با گوش دادن به نوارها قرائنی بر علیه این ادعا می ببینه و می شنوه. قرائنی که نشان می دهه که چنین ادعائی از دقت تاریخی بر خوردار نیست. چرا که آن طور که از خود این نوارها می شه به روشنی فهمید مذاکرات این دو سازمان یعنی سازمان فدائی و بخش مارکسیست شده مجاهدین خلق، نه در یک جلسه بلکه در جلسات متعددی برگزار شده. اتفاقاً در همین قسمتی هم که رفقای این اتاق از مذاکرات فی مابین دو سازمان پخش کردند اگر همین الان دقت کرده باشید، رفیق حمید اشرف میگه من دفعه قبل هم گفتم. یعنی مذاکرات صرفاً یک بار نبوده. برای اینکه متوجه این امر بشیم. مثلاً در نوار شماره چهار (قسمت دوم) آنجا که تقی شهرام به "جلسه تابستون" اشاره می کنه. یعنی در اون جلسه به جلسه ای اشاره می کنه که قبل از جلسه ای که

با سلام به همه رفقای که در این اتاق حضور دارن. امیدوارم که صدا خوب باشه. و با تشکر از برگزارکنندگان این جلسه که چنین فرصتی رو فراهم کردن تا در مورد نوارهایی که منعکس کننده بخشهایی از تاریخ نهضت انقلابی مردم ما و همچنین بخشی از تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ است با هم بحث و گفتگو داشته باشیم. قبل از هر چیز اجازه بدید که خوشحالی خودم را از انتشار این نوارها و علنی شدن این نوارها اعلام کنم و تشکر کنم از کسانی که این نوارها را در اختیار داشتند و سرانجام تصمیم گرفتند که پس از گذشت این همه سال این بخش از اسناد جنبش انقلابی مردم ما رابه قول رفیق کبیر حمید اشرف از "زوایای انبارها" خارج کرده و در اختیار همگان قرار دهند. واقعیت اینه که همه کسانی که به یاور من قلبیشان برای آزادی و سوسیالیسم می تپه از اینکه این نوارها در اختیار همگان قرار گرفته خوشحالند. خوشحالند که می توانند بطور زنده در جریان مباحثات فی مابین دو جریان سیاسی که در صحنه عمل و در صحنه مبارزه بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه فعال بودند قرار بگیرند و به حرفهای رهبران آنها گوش بدهند و صداک آنها را بشنوند و ببیند که آنها در مقابل مسائل مختلفی که در مقابلشان قرار گرفته و در مورد روابط خودشون با همدیگه چگونه فکر می کنند و چگونه می اندیشند و چگونه برخورد می کنند. اما همانقدر که همه از علنی شدن این نوارها خوشحالند این ناخرسندی را هم کتمان نمی کنند که برآستی چه ملاحظاتی رفیق تراب حق شناس رو که این نوارها را در این سالها در اختیار داشت را واداشته بود که حدود ۲۵ سال از علنی کردن آنها جلوگیری کنه آن هم در شرایطی که همه کسانی که در این نوارها سخن می گند سالهاست که یا بدست رژیم شاه کشته شدن مثل رفقا حمید اشرف و بهروز ارمغانی و یا بوسیله رژیم ددمنش جمهوری اسلامی اعدام شدن مثل رفقا تقی شهرام و جواد فاندی و همچنین سازمانهایی هم که دو طرف این گفتگو هستند در این سیر پر شتاب مبارزه طبقاتی در این سالهای طولانی آن چنان دچار تغییرات بزرگی شدند که گاه اساساً دیگه در صحنه مبارزه حضور شون دیده نمی شه. و برآستی اگر چنین ملاحظاتی مینائی برای توجیه این تاخیر طولانی بعد باید پرسید پس امروز چه ملاحظاتی باعث علنی شدن و علنی کردن این اسناد شده؟ آیا منتشر کنندگان این اسناد قصد پاسخگویی به این سوالات را دارند؟ امیدوارم که داشته باشند. در همین جا لازم می دانم که تاکید کنم که خود من چند سال پیش ضمن دیداری با رفیق تراب حق شناس از وی خواستم که جهت بررسی تاریخ سازمان فدائی این نوارها را در اختیارم بگذارد که وی متأسفانه با گفتن اینکه این نوارها خراب شده و کیفیت ندارد و قابل استفاده نیست، از این امر سر باز زد. در حالیکه امروز با علنی شدن نوارها همه به عینه می ببیند که نوارها کاملاً قابل استفاده اند و قابل استفاده هم قبلاً بودن. و به خصوص این نکته هم باید روش تاکیدشه که در همان زمانی که این خواست مطرح شد برنامه های صوتی کامپیوتری آنقدر پیشرفت کرده بود که به کمک آنها براحتی می شد کیفیت صداها را ارتقاء داد. به هرحال این نکته را به خصوص از این زاویه هم می گم که با انتشار این اسناد در تعدادی از

حنما تک تک شما با کتابهایی که وزارت اطلاعات چاپ کرده آشنایی دارید و آنها را دیده اید. سالهاست که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی سم پاشی می کند که مجاهدین مارکسیست شده با میکروفون گذاری مخفی گفتگوهای خودشان با چریکهای فدائی را به قول وزارت اطلاعات "شنود" می کردند و حتی در کتابی که وزارت اطلاعات - یک کتاب ۲ جلدی است- در رابطه با تاریخ سازمان مجاهدین منتشر کرده زیر همین تتر "شنود" بر علیه بخش مارکسیست شده مجاهدین سم پاشی کرده. در حالیکه هر کس امروز این نوارها را گوش کرده باشه فوراً متوجه می شه که مذاکرات دو سازمان با توافق هر دو طرف ضبط می شده و نوارها هم در اختیار هر دو طرف قرار می گرفته. آیا انتشار اسناد واقعی جنبش خودش تو دهمی محکمی به چنین سم پاشی هائی نیست؟ و آیا این امر نشان نمی دهه که دیگرانی هم که از چنین اسنادی در اختیار دارند باید با پیش گذاشته و از آنها رونمایی کنند؟

که در شورای عالی سازمان فدائی هم که برگزار میشه همین برده ها وجود داره تا به دلایل امنیتی صورت هم را رفقا نبینند تو اینجا و بعد از اینکه این بحثها مطرح میشه تقی شهرام مطرح می کنه که خوب رفقا می توانند بیایند به خانه ما. همین نشان می دهد که این مذاکرات در پایگاه فدائی ها بوده و برگزار شده و در نتیجه منطقی هم نوارها بوسیله آنها ضبط می شده بوسیله هیات میزبان باز هم به خصوص که در نوار شماره ۵ (قسمت دوم) تقی شهرام سوال می کنه که آیا صحبتها دارد ضبط می شود و این حمید اشرفه که جواب میده که بله صحبتها داره ضبط میشه. بنابراین چنین ادعائی که نوارها را سازمان بخش مارکسیست شده مجاهدین ضبط می کرده و بعد هم بعد از اینکه جلسات تمام میشده در اختیار هیات فدائی می گذاشته با واقعیتها انطباق نداره و البته کسی هم که چنین ادعائی کرده دلایل چنین ادعائی رو و استنادش به فاکتهائی که این ادعا رو کرده رو روشن نکرده .

یکی دیگر از نکاتی که در رابطه با این نوارها لازم می بینم که حتما توجه رفقا را به آن جلب بکنم اینه که به دلایل نا معلومی نوار شماره ۲ قسمت سوم (C) با نوار شماره ۳ قسمت اول (A) تقریباً یکیه. تقریباً مشابه است. نوار شماره ۲ با صحبت حمید اشرف شروع می شود ولی بعد شنونده متوجه می شه که بیشتر نوار شماره ۲ همان نوار شماره ۳ است. و بعد از یک مدتی که گوش میکنم می بینم که این صحبتها قطع شد. یعنی آنهائی که تو دو تا نوار مشترکه و بعد یک صحبتهای جدیدی میشنوه به واقع تفاوت دو نوار یاد شده در اینه که نوار شماره سه قسمت اول یک کمی طولانی تره و در انتهای مطالبی داره که در نوار شماره ۲ دیده نمی شه و یا همین داستان در نوار شماره ۲ قسمت چهارم (D) هم تکرار شده و این نوار تشابه داره با نوار شماره ۲ قسمت دوم (B) که کاملاً اینها با هم همخوانی دارند و بخش بزرگی از دو تا نوار یکی اند . و همین واقعیت نشون می ده که قدمت عمر این نوارها نه تنها بر کیفیت آنها تاثیر گذاشته بلکه چنین تداخل هائی هم باعث شده!

حالا با توجه به این ملاحظاتی که به نظر من لازمه که وقتی که به این نوارها و این اسناد جنبش کمونیستی و سازمان چریکها گوش می کنیم بش توجه داشته باشیم به محتوای نوار هائی که تاکنون علنی شده بر گردیم، به این بحث برگردیم. قبل از اینکه به بحث مذاکرات دو طرف این نوارها برگردم مایلیم به نکته ای که وقتی به نوارها گوش می کنی متوجه میشی را بش اشاره بکنم. در این فاصله که نوارها در سایت های اینترنتی مطرح شده من با خیلی ها در مورد این نوارها صحبت کرده ام. چه از رفقای همفکر خودم که با هم ارتباط تشکیلاتی داریم و چه از آشنایانی که هیچ گونه ارتباط تشکیلاتی با هم نداریم جالبه که نقطه اشتراک اکثر آنها تاکیدشان بر منانت رفتار رفیق حمید اشرف در این مذاکراته که بین دو سازمان بوده و آنها گوش کردند. متانتی که گاه برای نشان دادن آن از "کوهی از متانت" اسم برده می شه. و واقعا هم تا حد زیادی واقعیت داره همه ما شاهد بوده ایم که در این سالها دشمن در چهار چوب اون سیاست اش

داشته راجع به آن صحبت می کرده برگزار شده. و خود این امر هم نشان می دهه که پس جلسات دیگه ای هم بودن که طرفین در مورد مسائل مختلف با هم صحبت می کردن. یا اگر به دقت نوارها را گوش کنیم ما چندین بار شاهد خواهیم بود که در طی صحبتها طرفین به نوار هائی که به صحبت های خودشان که (قبلاً) ضبط شده و نوار هاش موجوده اشاره می کنند. بنابراین روشنه که مذاکرات دو طرف در یک جلسه نبوده بلکه جلسات گوناگونی و بالطبع در تاریخ های مختلفی که این جلسات تشکیل شده انجام شده و به هیچ وجه همیشه که یک تاریخ (پایتز ۵۴) برای اون تعیین کرد و فکر کرد که به موضوع پاسخ داده ایم. این نظر رو یعنی این واقعیت رو که چنین تعیین تاریخی نادرسته را نمونه زیر هم تأیید می کنه . در نوار شماره یک (قسمت اول) در جریان بحث، تقی شهرام برای اینکه نشان بده که زمینه های عضوگیری سازمانش از عناصر "بازاری" نبوده، چون حمید اشرف بش میگه که مثلاً سازمان شما بیشتر از بازاری هاست، به اعدام ۹ نفری از اعضای سازمان خودش اشاره می کنه و عدم اعدام فردی به نام غیوران. اما می دانیم که مهدی غیوران یکی از افرادی که در دادگاهی که در پایتیزسال ۵۴ برای محاکمه بخش مارکسیست شده مجاهدین تشکیل شد دادگاهی شد. در این دادگاه او به اعدام محکوم شده بود و بعد در دادگاه دوم است که محکومیتش به حبس ابد تقلیل پیدا می کنه. و رژیم شاه هم در ۴ بهمن سال ۵۴ بقیه کسانی که با او محاکمه شدن یعنی ۹ نفر رو اعدام کرد. پس، از این نمونه هم می شه فهمید که این بحث منطقی باید بعد از دادگاه دوم غیوران باشه که در بحث اشاره میشه که غیوران اعدام نگرفته. البته در این نوارها موارد دیگه ای هم هست که بر تاریخ های دیگری دلالت می کنه . مثلاً در نوار شماره پنج (قسمت سوم) تقی شهرام برای اینکه به نمایندگان سازمان فدائی نشان بده که سازمانش به جنبش مسلحانه تردید نداره؛ چون رفقا در بحثشون به نکاتی دست می گذارند که چنین تردیدهائی را نشان میده. میگه خوب "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین" داره برای چاپ دوم حاضر میشه و ما یعنی سازمان مجاهدین می توانیم چاپ اش را متوقف کنیم و در مقدمه ای به این مسائل پاسخ بدیم. که واقعا موضع و نظر مجاهدین مارکسیست شده در این مورد چیه . و مثلاً نشان بدیم که به جنبش مسلحانه تردید نداریم . اما بیانیه ای که در اینجا به اون اشاره میشه و هم اکنون در اختیار منه تاریخ چاپ اولش مهر ۵۴ و تاریخ چاپ دومش آبان ۵۴ می باشه. بنابراین اگر همین حرف را هم معیار قرار دهیم منطقی این جلسه، این جلسه مشخص که این حرف توش زده شده، باید قبل از آبان ۵۴ بوده باشه. اگر این تاریخ هائی که روی این کتاب گذاشتند همش صحت داشته باشه . بنابراین با توجه به این ملاحظات و این واقعیت که جلسات در زمانهای مختلفی برگزار شده و مهمتر از اون تداخل هائی که در نوارها پیش آمده ، که من در ادامه صحبت به اون اشاره خواهم کرد، یک تاریخ مشخص برای چنین جلساتی تعیین کردن از دقت تاریخی برخوردار نیست.

نکته دیگری که مایلیم توجه رفقا رو به اون جلب کنم اینه که تراب حق شناس مدعی شده جمله خودش را می خوانم که: "نوارها را سازمان مجاهدین ضبط می کرده و پس از خاتمه نشست ها، نسخه ای از نوارها را که جمعاً حدود ۱۰ یا ۱۲ کاست می شده، در اختیار رفقای فدائی قرار می داده است." روشن نیست که رفیق تراب این ادعا را بر چه اساسی طرح می کنه . چون اگر کسی همین نوارها را گوش کنه جلسات متعدد است و تعداد نوارهای هر جلسه هم بدون شک با توجه به ساعت های جلسات زیاد خواهد بود، چرا باید محدود اش کرد به ۱۰ یا ۱۲ نوار . اما حالا از این نکته که بگذریم اگر به نوار هائی که فعلاً در دسترس قرار گرفته گوش بدیم متوجه می شیم که در نوار شماره ۸ (قسمت سوم) در یک جایی که تقی شهرام خواهان برداشته شدن اون پرده حائلی که ابین هیات های مذاکره کننده دو سازمان وجود داره، چون همانطور که از نوارها روشنه دو طرف همدیگر را نمی دیدند یک پرده ای آنها را از هم جدا می کرده و پشت پرده با همدیگر صحبت می کردند تقی شهرام میگه این پرده رابرداریم و حمید اشرف مسائل امنیتی رو و دلایل و ضرورت کار رو و این شیوه کار را توضیح می دهه و حتی توضیح می دهه

خوب، توجه به ادعا های مجاهدین تازه مارکسیست شده در این نوارها نشان می دهه که آنها قادر به درک رابطه بین سازمانهای سیاسی و احزاب با طبقات اجتماعی نبوده اند و متوجه نبوده اند که سازمانهای سیاسی و از جمله مجاهدین خلق در واقع یک دستگاه هائی هستند که در عین اینکه در سیاستهای خودشون در تحلیل نهائی به افشار و طبقات وابسته اند اما از یک نوعی استقلال نسبت به این افشار و طبقات هم برخوردارند. بنابراین نمی شه با تکیه بر مثلا تحولات فکری یک سازمان مشخص بدون تکیه بر فاکتورهای عینی از حیات طبقه ای که این سازمان خودش رو وابسته به آن می دونه و یا انعکاس گر منافع اون بوده عینا این تحولات را به آن طبقه نسبت داد. به همین دلیل هم هست که ممکنه تشکیلاتی که در یک مرحله نماینده یک طبقه یا قشر مشخص باشد در مرحله دیگری در موضع دیگه و اساسا نماینده طبقه دیگه ای دیده بشه.

درک موضع انقلابی و کمونیستی چریکهای فدائی خلق، با توجه به این واقعیت که همان کسانی که در این نوارها با آویختن به هر توجیه ای تلاش می کنن تا ثابت کنن که همه عظمت کارشان در اینه که یک سازمان مذهبی را مارکسیست کرده اند به خصوص خیلی زود مجبور شدند البته بعد از ضرباتی که به خاطر روشهای ناسالم و انحرافی شان به نهضت انقلابی مردم ما زدن نام سازمان مجاهدین را کنار بگذارند، منطقا دیگه امروز نباید دشوار باشه. یعنی دیگه امروز بعد از گذشت این همه سال و بعد از اینکه واقعیتها جلو چشم تک تک ماست اون ادعا ها درستی و نادرستی اش خیلی ساده قابل فهمه. جالبه این نکته هم اجازه بدینکه اشاره کنم که کسانی که در سال ۵۴ در توجیه اون روشهای ناسالم و غیر انقلابی خود مدعی بودند که پدر خرده بورژوازی در اومده، ضربه خورده، کمرش رو نمی تونه راست کنه، و از نظر ایدئولوژیک داغون شده! چند سال بعد و در جریان انقلاب چون می دانید که این بحثها مال سال ۵۴ است و تقریبا از ۵۶ و ۵۷ ایران درگیر یک انقلاب بزرگ مردمی میشه بعد اینهایی که می گفتند که خرده بورژوازی را داغون کردن کمرش رو شکستن چند سال بعد یعنی ۲ سال بعد همین خرده بورژوازی رو که کمرش رو شکسته بودن رو در رهبری انقلاب توده ای تشخیص دادند!

خوب، توجه به ادعا های مجاهدین تازه مارکسیست شده در این نوارها نشان می دهه که آنها قادر به درک رابطه بین سازمانهای سیاسی و احزاب با طبقات اجتماعی نبوده اند و متوجه نبوده اند که سازمانهای سیاسی و از جمله مجاهدین خلق در واقع یک دستگاه هائی هستند که در عین اینکه در سیاستهای خودشون در تحلیل نهائی به افشار و طبقات وابسته اند اما از یک نوعی استقلال نسبت به این افشار و طبقات هم برخوردارند. بنابراین نمی شه با تکیه بر مثلا تحولات فکری یک سازمان مشخص بدون تکیه بر فاکتورهای عینی از حیات طبقه ای که این سازمان خودش رو وابسته به آن می دونه و یا انعکاس گر منافع اون بوده عینا این تحولات را به آن طبقه نسبت داد. به همین دلیل هم هست که ممکنه تشکیلاتی که در یک مرحله نماینده یک طبقه یا قشر مشخص باشد در مرحله دیگری در موضع دیگه و اساسا نماینده طبقه دیگه ای دیده بشه. مگر ما همین تجربه اکثریت خودمون رو نداریم خوب سازمان فدائی نماینده طبقه کارگر، جز جنبش کمونیستی، جز جنبش کارگری و بعد می ببینیم اکثریتی از اون سازمان بعدا به منجلاب ارتجاع غلطپند و اصولا نماینده طبقات دیگه ای شدن نه تنها در ایران در کل جنبش کارگری هم ما شاهد یک چنین تحولاتی بودیم که خطوری احزاب کارگری، احزاب سوسیال دمکرات تغییر ماهیت دادند به هر حال، پس از این بحث این نتیجه را می گیریم که این ایده آلیسم و متافیزیک صرفه که کسی فکر کنه که با مارکسیست شدن خودش و یارانش طبقه ای که قبلا حامی اون بوده و در اینجا و در این مورد مشخص هم منظور خرده بورژوازیه از نظر ایدئولوژیک "داغون" می شه. در حالیکه با توجه به عینیت مادی طبقات که جدا از اراده افراد و سازمانها و احزاب وجود دارند و زندگی می کنن به هیچ وجه یک چنین رابطه افلاطونی بین طبقه با دستگاه های سیاسی وجود نداشته و نداره. و بدون تردید طبقه نمایندکان فکری و

که تختنه نیرو های انقلابی و خراب کردن شخصیت های انقلابیه برای تختنه شخصیت حمید به چه تشبیهاتی که متوسل نشد. یک جا اونو ورزشکاری با بدن ورزیده اما فاقد آگاهی سیاسی جلوه می داد و یک جای دیگر اون رو فرد قسی القلیبی که کودک بیگناهی را به گلوله بسته نشون می داد! در حالیکه مطالعه این اسناد نشان می دهه که حمید اشرف کمونیست آگاهی است که چه با نظرات او موافق باشیم و چه مخالف بر آنچه در جامعه اش می گذشته و در جنبش کمونیستی می گذشته آگاه و مسلط بوده. مبارز سیاسی نظامی ای بوده که هرگز ادعای تئورسین بودن هم نداشته اما به هر چه که باور داشته قاطعانه و صمیمانه عمل می کرده.

با این تاکید که فکر می کنم خیلی از رفقای که در اتاق حضور دارند با اون توافق دارند اجازه بدید که حالا برگردیم به مضمون نوارها. با گوش دادن به این نوارها فوراً متوجه می شویم که تم اصلی مذاکرات دو سازمان حول روابط فی مابین دوتشکیلات و حد و چشم انداز همکاری آنها به خصوص با توجه به تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین و اعلام مارکسیست شدن آنها است که دور می زنه. اما خوب در حاشیه این تم محوری، این تم اصلی دو طرف به مسائل مختلف و گوناگونی اشاره می کنن که از تنوع و گوناگونی بسیاری برخورداره که بدون شک نظرات و مواضع ارائه شده از دو طرف تو این گفتگوها گرچه مواضع آن زمان این سازمانها را نشان می دهه برای کسی که پس از گذشت این همه سال به آنها گوش می کنه و به آنها می اندیشه نمی تواند عاری از نادرستی باشد که خوب باید در جای خود ش هم مورد بحث قرار بگیره. در فرصتی که هست من به چند موضوع اشاره می کنم و بعد بقیه مسائلی رو که در نوارها مطرح شده را می گذارم به فرصت پرسشش تا به کمک رفقای حاضر در جلسه به آنها بپردازیم.

از آنجا که بحث محوری مذاکرات، مساله تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدینه خوب منطقاً باید از همین شروع کرد. چون به واقع هم تغییر موضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین که در پروسه سالهای ۵۲ تا ۵۴ انجام شد و بعد هم رسماً در بیانیه اعلام مواضع این سازمان در مهر ماه ۱۳۵۴ اعلام شد و شیوه های اتخاذ شده از سوی رهبری این جریان در این مورد، یکی از مهمترین مسائل جنبش انقلابی در آن سالها بود. مثلاً من به یاد می آورم که در زندان چه ولوله ای واقعا این مساله ایجاد کرده بود و چه تلاش هائی ساواک برای کوییدن نیرو های انقلابی بر اساس اطلاعاتی که در این رابطه به دست اش رسیده بود راه انداخته بود. مثلاً در اوین اگر اشتباه نکنم ما در بند ۲ بودیم یک سری از آخوند ها تو بند یک بودند این بیانیه به آنها داده شده بود و بعد اون فتوای معروف ارزش بیرون اومد بر علیه کمونیستها. به هر حال با گوش کردن به نوارها روشن می شه که بر عکس، نظرات رهبران بخش مارکسیست شده مجاهدین که مدعی بودند با تصفیه عناصر مذهبی سازمان خود و فعالیت تحت نام سازمان مجاهدین، به اصطلاح "حقانیت تاریخی" مارکسیسم را ثابت کرده اند، همانطور که در همین قسمتی که از نوارها، ادمین های اتاق پخش کردند اشاره شده بود، سازمان فدائی چنین ادعائی را نادرست و روش های اتخاذ شده را اتفاقاً در تقابل با منافع جنبش و اتخاذ نیرو های ضد امپریالیست ارزیابی می کرد. تاریخ ثابت کرد که موضع چریکهای فدائی که با تکیه بر دانش مارکسیستی و تجربه مبارزاتی خود شون اعلام می کردند که درست این بود که عناصر مارکسیست شده سازمان مجاهدین، ضمن قطع پیوندهای خودشون با گذشته، گذشته سازمان خودشان، یک سازمان جدیدی شکل بدهند و نرنند با تصفیه بیش از ۵۰ درصد از کادرهای سازمان مجاهدین، این جریان شناخته شده مذهبی را تلاش کنن تحت کنترل خودشون در بیاوردند و عملاً از صحنه خارج کنن و به این وسیله به وحدت نیرو های ضد امپریالیست خدشه وارد کنن، تا چه حد مارکسیستی و منطبق با واقعیت مبارزه طبقاتی بود و بر عکس مواضع اون کسانی که با تکیه بر ایده آلیستی ترین منطق ها فکر می کردند که با از بین بردن سازمان مجاهدین مذهبی "پدر خرده بورژوازی" را در آورده اند! چقدر واقعا نادرست و چه قدر این افراد به بیراه می رفتن.

دستگاههای سیاسی خاص خودش را باز تولید می کند، همانطور هم که کرد.

از آنجا که مجاهدین مارکسیست شده در این نوارها مدعی شده اند که با تغییر موضع ایدئولوژیک خودشان و رد مذهب و ایدئولوژی اسلامی مجاهدین و پذیرش مارکسیسم، خرده بورژوازی را از نظر ایدئولوژیک داغون کردند و کمر اش را شکسته اند، اجازه بدهید که در اینجا کمی روی شیوه برخورد با خرده بورژوازی هم کمی مکث کنیم.

یکی از مهمترین مسائل استراتژیک، به خصوص این مکث از این زاویه هم لازمه که یکی از مهمترین مسائل استراتژیک انقلاب ایران، مسئله تعیین متحدین پرولتاریا در این مرحله و برقراری هژمونی پرولتاریا بر این متحدین، بنابراین هر فعالیت پیگیرانه برای پیشبرد امر انقلاب در ایران می بایست متوجه حل این دو تا امر باشد. به همین خاطر، در شرایط جامعه ایران، اتخاذ شیوه های درست برخورد با خرده بورژوازی، اصلی ترین مسئله استراتژیک پرولتاریا یعنی یکی از اصلی ترین مسائل استراتژیک پرولتاریا و به همین اعتبار هم کمونیست هاست. باید توجه داشت که گرچه خرده بورژوازی در شرایط کنونی، تا حد زیادی زائیده رشد روابط سرمایه داری وابسته در ایران است و لوازیم الزامی سلطه این روابط یعنی سرکوب، دیکتاتوری یعنی اختناق بطور طبیعی در تعارضه با نگاهی به صحنه جامعه می بینیم که آن حدود ۲۰ میلیون نفری که در مراکز آموزشی به تحصیل مشغولند و آن میلیونها نفری که در هزارها تعمیرگاه و فروشگاه کوچک فعالیت می کنند و اون میلیونی که، میلیون نفری که در بوروکراسی دستگاه بوروکراسی کار می کنن خوب اکثرا همین صفوف همین خرده بورژوازی ای را تشکیل می دهند که گرچه رشد مناسبات سرمایه داری وابسته است که آنها را شکل داده اما آنها با اجحافات ذاتی این مناسبات در ستیز اند و خواهان به واقع رفع این اجحافات اند و خوب از تفکر خودشون و دید خودشون هم رفع این اجحافات ملزم به برقراری یک دولت دمکراتیکه، اما تحلیل واقعیت های اجتماعی نشان میده که چنین مطالبه ای عملا بدون نابودی نظام سرمایه داری (صدای سخنران در اینجا قطع می شود و بعد از لحظاتی دوباره ارتباط وصل می شود) من نمی دانم که از کجا بحث قطع شد ولی به هر حال سعی می کنم که یک کم بروم عقب تر من داشتم در مورد این مسئله بحث می کردم این خرده بورژوازی که زائیده مناسبات سرمایه داری حاکم در ایران است اما با الزامات سلطه این سرمایه داری یعنی دیکتاتوری و اختناق و سرکوب در تعارضه و بطور طبیعی نابودی این ظلم، این سرکوب و این دیکتاتوری هم در دولت دمکراتیک می دونه. اما وقتی ما به واقعیت های جامعه خودمان بر می گردیم برقراری این دولت دمکراتیک اصولا وابسته است به نابودی نظام سرمایه داری یعنی تا نظام سرمایه داری ایران که ما بش می گیم سرمایه داری وابسته وجود داره ما نمی تونیم صحبت از این بکنیم که می تونیم یک دولت دمکراتیک داشته باشیم. به هر حال نمی دونم این حرفها را زده بودم یا نه. ولی فکر می کنم که همانطور که گفتیم در نتیجه یکی از مسائل مهم که در مقابل کمونیستها در کشور ما قرار داره اینه که بر عکس اون کسانی که فکر می کردند کمر خرده بورژوازی را به دلیل فاطمیت مارکسیستی خودشون شکستن اتفاقا یکی از مسائل مهم پیدا کردن یک راه هائیه که ما بتوانیم ضمن مبارزه با اون تزلزلات خرده بورژوازی و مقابله با اون نظرات و دیدگاه ها و تفکرات نادرست اون که الزاما از همون تزلزلات طبقات اش هم ناشی میشه اون انرژی اش رو در مبارزه با سلطه حاکم به کار بگیریم شکل بدیم و بتوانیم اون را در جهت نابودی وضع ظالمانه موجود بکار ببریم بنابراین آنچه که مهمه برای کمونیستها نه اخلاص در اتحاد با این طبقه بلکه کوشش آگاهانه توام با مبارزه با خرده بورژوازی است که برخورد درست کمونیستها را تعیین می کنه و به آنها امکان میده که صفی گسترده تر بر علیه شمن مشترک خودشون شکل بدهند.

می بخشید که یک مقدار این بحث طولانی شد من می خواستم در مورد جبهه به خصوص که مجاهدین بخش مارکسیست شده

رفیق حمید اشرف در مذاکراتش با بخش مارکسیست شده مجاهدین در این نوارها ضمن گفتن این نکته که حزب توده مساله روز مره مهمی نیست. یعنی واقعیت این حزب را در صحنه مبارزه نشان میدهند اما دچار خوش خیالی نشده و به طرف های گفتگویی با تاکید اعلام می کند که اما جریان کاملاً خطرناکيه . خوب جریان کاملاً خطرناکيه همون حزب توده ای را حمید اشرف می که جریان کاملاً خطرناکيه که بعد چند سال بعد دارو دسته فرخ نگهدار برای وحدت و ادغام با اون سر و دست می شکستند از نظر حمید اشرف این جریان آنقدر خطرناکيه که حمید اشرف بر اساس تجربیات انقلابی و اونچه که به عینه دیده در مورد حزب توده مطرح می کنه که این می تونه سوسیالیسم پلیسی را در ایران ایجاد بکنه، که در آینده خطرناکيه. حال از رفقا می خواهم که بیاید با همدیگر یک لحظه ای به آنچه که این حزب توده در همین دوره جمهوری اسلامی انجام داده فکر کنیم. آیا بررسی زندگی این حزب با روشنی حیرت انگیزی ارزیابی حمید اشرف را به اثبات نرساند؟

از "جبهه واحد توده ای" هم سخن گفتند صحبت کنم و همچنین در مورد نظر رفیق حمید اشرف در مورد گسترش فعالیتها حزب بوده و خطر سوسیالیسم پلیسی ای که از نظر حمید اشرف حزب توده رو تعریف می کنه ولی فکر می کنم که خیلی حرف زدم برای همین هم بطور خلاصه یک اشاره ای به این مورد می کنم و بقیه بحث را می گذارم در قسمت پرسش و پاسخ .

رفیق حمید اشرف در مذاکراتش با بخش مارکسیست شده مجاهدین در این نوارها ضمن گفتن این نکته که حزب توده مساله روز مره مهمی نیست. یعنی واقعیت این حزب را در صحنه مبارزه نشان میدهند اما دچار خوش خیالی نشده و به طرف های گفتگویی با تاکید اعلام می کند که اما جریان کاملاً خطرناکيه . خوب جریان کاملاً خطرناکيه همون حزب توده ای را حمید اشرف می که جریان کاملاً خطرناکيه که بعد چند سال بعد دارو دسته فرخ نگهدار برای وحدت و ادغام با اون سر و دست می شکستند از نظر حمید اشرف این جریان آنقدر خطرناکيه که حمید اشرف بر اساس تجربیات انقلابی و اونچه که به عینه دیده در مورد حزب توده مطرح می کنه که این می تونه سوسیالیسم پلیسی را در ایران ایجاد بکنه، که در آینده خطرناکيه.

حال از رفقا می خواهم که بیاید با همدیگر یک لحظه ای به آنچه که این حزب توده در همین دوره جمهوری اسلامی انجام داده فکر کنیم. همه ما تقریباً حالا با کم و زیاد به جز آنهاست که خیلی جوانند اون سالهای ۵۷ تا ۶۲ را به خاطر دارند آیا بررسی زندگی این حزب با روشنی حیرت انگیزی ارزیابی حمید اشرف را به اثبات نرساند؟ آیا یکی از فعالیتها همیشه حزب توده خبر چینی از نیرو های انقلابی برای دستگاه های اطلاعاتی جمهوری اسلامی نبود؟ آیا یکی از کارهای این حزب نفوذ در صفوف نیرو های چپ و اخلاص در فعالیتها انقلابی آنها نبود؟ آیا حزب توده رسماً از نیرو های خودش نمی خواست که با سپاه پاسداران همکاری کنند؟ و آیا همه اینها زیر نام و پرچم دفاع از سوسیالیسم پیش نمی برد؟ و آیا آنها از وحدت استراتژیک خودشون با اسلام خمینی و جمهوری اسلامی اش دم نمی زدند؟ و آیا همین "سوسیالیسم پلیسی" نبود که رفیق حمید اشرف به عنوان یکی از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نسبت به آن هشدار می داد؟

بنابراین این واقعیتی غیر قابل انکاره که سیر مبارزه طبقاتی در کشور ما ارزیابی فدائی ها و شخص حمید اشرف را نسبت به حزب توده به عینه به اثبات رسانده و طشت رسوائی "سوسیالیسم پلیسی" حزب توده را از بام انداخته، اما متأسفانه این رو هم نمی شه انکار کرد که در بستر همین مبارزه، بخش بزرگی از همان سازمانی که حمید اشرف زندگی خود ش رو وقف رشد و تعالی آن کرده بود به منجلاص دیدگاه های حزب توده افتاد و در ورطه خطرناک "سوسیالیسم پلیسی" اش قرار گرفت. به این ترتیب از سازمانی که برای رهائی کارگران از مظالم

امید وارم که زیاد خسته تان نکرده باشم به امید اینکه این نوارها در کارزاری که مخالفین خط مشی حمید اشرف و فدائی ها بر علیه آرمانهای آنها براه انداخته اند همه دوستداران حمید اشرف و راهی که وی با خونش مبلغ آن بود رو وادارد تا به دفاع از آرمانهای سرخ رزمندگانی برخیزند که در یکی از سپاه ترین دورانهای تاریخ کشور ما جان بر کف بپااستند و با رزم دلاورانه شون نقبی به قدرت تاریخی توده ها زدند که در قیام بهمن شاهد اقبال وسیع توده ها از آنها بودیم، با این امید صحبتیم را تمام می کنم. امیدوارم که شاد و پیروز باشید و امیوارم که بتونیم در بخش سوالات با کمک همدیگه بحثی واقعا پر محتوا و عمیق داشته باشیم و بر ناروشنی هائی که در این صحبت وجود داشت رو با کمک هم بر طرف کنیم.

نظام سرمایه داری شکل گرفته بود نغمه های شوم حمایت از جمهوری اسلامی و همکاری با سپاه پاسداران سر داده شد و تحت رهبری های داهیانة امثال فرخ نگهدار جریان ضد مردمی "اکثریت" شکل گرفت. تجربه ای که نشان داد نمی شه و نباید حزب توده را صرفا به "رهبری فاسد" آن تقلیل داد بلکه باید کل سیستم فکری و دیدگاه های این جریان رو شناخت و با اون جنگید. اگر ما شدیداً بر علیه این رهبری سخن بگیم اما متوجه خطر "تفکر توده ای" نباشیم بدون شک راه نفوذ این تفکر ضد کمونیستی را نتونستیم ببندیم و ممکنه در حالیکه ما داریم بر علیه رهبران فاسد حزب توده فریاد می زنیم این تفکر که علی الاصول کارش نفوذ در سازمانهای انقلابی ایه به تدریج حضور خودش را در روابط انقلابی یک سازمان کمونیستی هم آشکار کنه.

این شعر به بهروز دهقانی تقدیم می شود

"شیر مرد"

در میدان رزم
شانه هایش به زمین سایید
بی آنکه بتواند مغلوبش سازند.

با دیدگان باز
خیره گشته
به عمق آبی ها در آسمان

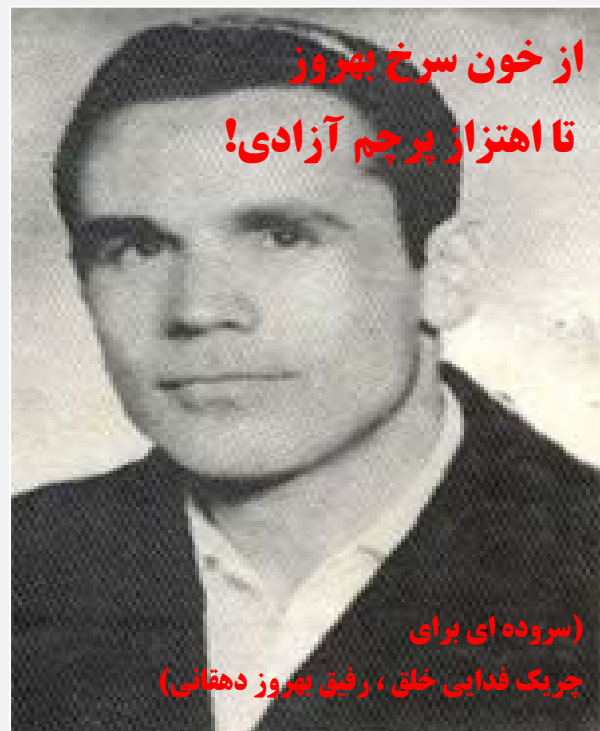
او، گوئی که
حتی از تصور شکست
(در مقابل خصم)
دست از جان خود
می شست.

عقاب وار
کرکسان را
مغلوب خود ساخت،
در سحرگاهان،
وقتی خورشید انوارش را بر زمین
تابید.

نه، او مغلوب نشد،
رزم هنوز با برخواست
هنوز هم صمد
در کیفش
کتاب حمل می کند
و "عاشیق" نوای رزم، ساز میکند.

رهروان بهروز بی شمارند
و در تبریز
در اهتزاز است
پرچم آبی (نشان آزادی)
در خفا،
در خفا در اهتزاز است، اکنون
(دور از چشم پاسداران شب)

خورشید بر خواهد آمد،
خورشید، بر خواهد آمد.



شعر زیبا و پر معنای "اصلان پارچاسی" که از طرف سراینده اش به رفیق بهروز دهقانی، فدائی خلقی که "مرگ را سرودی کرد"، تقدیم شده است، مدت طولانی بود که به آدرس ایمیلی چریکهای فدائی خلق فرستاده شده بود. به خاطر احساس مسئولیت در مورد ترجمه این شعر به فارسی و به همین خاطر به امید تماس با سراینده شعر، تا به امروز به چاپ آن مبادرت نمی کردیم. اکنون در آستانه چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، خود شعر ترکی و ترجمه فارسی آن را در اختیار خوانندگان قرار می دهیم. در مورد ترجمه نام این شعر، باید گفته شود که همانطور که نمی توان "آتشپاره" را تکه آتش معنی کرد، "اصلان پارچاسی" را هم نمی توان تحت الفظی ترجمه نمود. "شیرمرد" تا حدی مفهوم را القاء می کند- اگر چه هنوز بار مفهوم پر ابهت و قوی اصلان پارچاسی را در خود ندارد.

دکلمه شعر که با زیبایی صورت گرفته، به خوبی احساس صمیمانه شاعر را به آزادیخواهان ترک زبان ایران منتقل می کند. با تشکر فراوان از این شاعر که با شعر پر احساسش یک بار دیگر خاطره گرانقدر رفیق بهروز دهقانی، این فرزند راستین کارگران و زحمتکشان ما را گرمی داشته است.

سلاخی حقیقت زیر نام "حقیقت"!

("پژوهشگران" "حقیقت یاب" سمینار آمستردام را بهتر بشناسیم!)

در طول تاریخ هیچ مفهوم مقدسی بیشتر از "حقیقت" زیر نام پرطمطراق "حقیقت یابی" در معرض تهاجم و تحریف قرار نگرفته است. در دورانی به سر می بریم که مرتجعین حاکم بر جان و مال مردم ما، بیش از هر زمان دیگری با سلاح "حقیقت" به سلاخی حقیقت کمر بسته اند. ادعای "حقیقت یابی" در مورد کمونیست های فدایی دهه ۵۰ چه از طرف بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی و چه از طرف کسانی که به هر دلیلی و یا هر انگیزه ای در چهار چوب خط و خواست ان وزارت قلم می زنند، یکی از برجسته ترین موارد این واقعیت است.

با نزدیک شدن چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل که یاد آور ظهور و نقش آفرینی نسلی از پاک ترین و شجاع ترین جوانان کمونیست در یک دوره تاریخی حیات مردم ماست، شاهدیم که چگونه کسانی که عداوت شان با خواست های حق طلبانه و منافع کارگران و زحمتکشان و نیروهای بالنده جامعه، بر کسی پوشیده نیست، به بهانه سالگرد "حماسه سیاهکل"، هر یک دوباره، سازی بدست گرفته و در یک ارکستر هماهنگ شده، به نواختن نغمه های کهنه ضد کمونیستی بر علیه مارکسیسم- لنینیسم و نیروهای چپ مارکسیست و بویژه نسل کمونیست های فدایی دهه ۵۰ و سمبل های آنان پرداخته اند. البته در موج جدید این حملات ایدئولوژیک ارتجاعی، هیچ نکته و یا حرف جدیدی موجود نیست، تنها بطور چشمگیری بر ابعاد و نوع دروغ هایی که در طول سالها از سوی رژیم های ضد خلقی حاکم به کمونیست ها نسبت داده شده، افزوده گشته است.

یک "تقسیم کار" ظاهرا غیر رسمی نیز صورت گرفته و روزی نیست که جماعتی با نام، "جامعه شناس" و "روشنفکر" و "تاریخ شناس" و "پژوهشگر" در گوشه ای جلسه ای نگذارند و یا تریبونی جلوی دهان آن ها گرفته نشود تا زیر نام بررسی "تاریخ چریکهای فدایی خلق" و یا "سازمان های چریکی دهه ۵۰"، موجی از بهتان های رذیلانه و باوه گویی هایی که ریشه شان به "اندیشکده های" وزارت اطلاعات ارتجاع می رسد بر علیه نسلی از فرزندان مبارز و جان بر کف کارگران و زحمتکشان ما، یعنی انقلابیون دهه ۵۰ و رهروان آن ها

پخش نشود. در چنین شرایطی است که "پژوهشکده بین المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام" اعلام کرده است که در صدد برگزاری یک سمینار دو روزه به منظور "بازنگری" در تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران است.

بدینال انتشار اطلاعیه "پژوهشکده بین المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام" برای برگزاری یک "سمینار" ۲ روزه با هدف "پژوهش" و "بازنگری" در تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران، من در نوشته ای تحت نام "تاملی بر سمینار آمستردام" کوشیدم تا با اتکا به شواهد موجود، در ارتباط با اهداف نامقدس ولی "واقعی" سازمان دهندگان این سمینار نکاتی را خطاب به افکار عمومی و بویژه نیروهای کمونیست متذکر شوم. در مطلب نامبرده از جمله با یادآوری برخی از مواضع ضد کمونیستی و فدایی ستیز مسئول برگزاری این سمینار (تورج اتابکی) و طرح نکات و پرسش هایی - که طبیعتا برای بسیاری دیگر از رفقای کمونیست و چپ انقلابی دیگر نیز مطرح است - "به تمام نیروهای صادق جنبش کمونیستی و علاقه مندان به سازمان چریکهای فدایی خلق و بویژه مبارزینی که دیروز مستقیما در صفوف این سازمان، مبارزه کرده و به رغم اختلاف شان با خط و مشی آن پس از جدایی مانند دار و دسته فرخ نگهدار به آستان بوسی ارتجاع در نعلطیده اند" آمده بود که "قرار نیست از دل سمینار دو روزه آمستردام، نتیجه یک بررسی بی طرفانه تاریخی و یک پژوهش علمی برای انتقال به نسل های بعدی بیرون بیاید و گوهر حقیقت را بنماید" و اضافه شده بود که "مطمئناً وقایع یکی دو ماه آینده و جریان خود این سمینار - در صورت عملی شدن - صحت نظر فوق را ثابت خواهند کرد."

اکنون با نزدیک تر شدن زمان این سمینار، در این جا و آن جا لیستی از افرادی به عنوان "شرکت کنندگان" در این حرکت ذکر می شود که نظر ارائه شده در بالا را هر چه بیشتر تقویت می کند. هرچند سازمان دهندگان این سمینار آگاهانه کوشیده بودند تا به دروغ، برگزاری این سمینار را یک کار صرفا آکادمیک و موضع آن را یک موضع بی طرفانه جا بزنند، اما کسانی که نام آن ها در لیست قید شده و گفته می شود که قرار است تریبون این سمینار به آن ها اختصاص داده شود - تا به امر "حقیقت یابی" و "بازنگری" در تاریخ سازمانی

بپردازند که با تکیه بر مارکسیسم لنینیسم جهت نابودی سلطه امپریالیسم در ایران سلاح برگرفت- عمدتا افرادی هستند که نه تنها "بی طرف" نیستند بلکه بر عکس، تمام زندگی سیاسی کنونی اکثر آن ها در تخالف با ارزش ها و نظرات و سنت های مبارزاتی آن سازمان و نسل سازنده آن معنی یافته است.

در همین رابطه است که متوجه می شویم که اکثریتی ها از زمره شرکت کنندگان این سمینار هستند. واضح است که صرف تریبون دادن به افرادی از دار و دسته اکثریت- تشکیل دهندگان جریان منحط و ضد انقلابی ای که تمامی رنج و پایداری و خون پاک زنان و مردان جانباخته فدایی در ۴ دهه گذشته در مصاف با ارتجاع را وسیله معاش و ارتزاق از ارتجاع قرار داده، به دار و دسته ای که در پرونده شان ننگ همکاری با رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و لو دادن انقلابیون و کمونیست ها نقش بسته است - برای شناخت ماهیت این سمینار و عاقبت "پژوهش گری" و "حقیقت یابی" آن کافی است. اما هنگامی که می بینیم چه تحرکی در میان نیروهای این طیف منحط سیاسی برای شرکت در این سمینار و تلاش برای نقش آفرینی در آن به راه افتاده، آن گاه می توان به اهمیتی که این تریبون در کمپین ضد کمونیستی - ضد فدایی جاری در دوره اخیر در نزد نیروهای راست ضد کمونیست و ضد فدایی پیدا کرده، بهتر پی برد.

سردسته اکثریتی ها، فرخ نگهدار نیز که یکی از رسواترین و منفورترین چهره های سیاسی ایران به شمار می رود، کسی که تمام کارنامه زندگی سابق و رسالت کنونی اش در فدایی ستیزی و کمونیست زدایی خلاصه شده، کسی که در هر مساله مهم زندگی و مبارزه توده های کارگر و زحمتکش، جای گاهش در صف مقدم نیروهای وابسته به حکومت و دشمنان توده هاست، برای سازمان دهندگان این سمینار "پیش نویس" مقاله می فرستد و نشان می دهد که حتی اگر رسواتی چهره اش مانع از شرکت دادن او در این سمینار گردد، در هر حال، برای ایفای نقش ضد انقلابی همیشگی خود در کارزار ضد فدائی، زیر اسم "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدایی خلق، آماده است. **(رجوع کنید به "جوانبی از زندگی و شخصیت حمید اشرف در مصاحبه با فرخ نگهدار" در سایت کار آنلاین)**

اما برای این که دریاپیم تریبون چنین "تاریخ نگاری"، علاوه بر اکثریتی های ضد فدائی عمدتاً در اختیار چه قماش‌های از عناصر سیاسی خواهد بود، وزیر نام حقیقت یابی قرار است چه سیاستی بر علیه چریک‌های فدایی خلق ایران و انقلابیون دهه ۵۰ تبلیغ شود، لازم است که با برخی دیگر از "چهره" هایی که گفته می شود در این سمینار نقش آفرینی خواهند کرد نیز آشنا شویم.

یکی دیگر از چهره هایی که گفته می شود قرار است برای "بازنگری" در تاریخ چریک‌های فدایی خلق در سمینار آمستردام شرکت کند، شخصی به نام "انوش صالحی" می باشد. او از جمله کسانی است که مدتی پس از آغاز سیاست بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی مبنی بر سازمان دادن یک کارزار ضد کمونیستی در سطح جامعه در دهه ۷۰، قلم خود را فعالانه در چارچوب پیشبرد این سیاست مزورانه به کار گرفت. در واقع زمان "شکوفایی" تولیدات کاری او، مقطعی است که دیکتاتوری حاکم، در کنار سرکوب روزمره و خونین کارگران و توده های زحمتکش ما، به جهت پراکندن فضای پاس و نا امید در میان جوانان و کشتن روحیه مبارزه جویانه در آنان بر علیه وضع تکبیت بار موجود در جامعه تحت سلطه ایران، هجوم ایدئولوژیکی سیستماتیک را به باورهای مبارزاتی مردم سازمان داده بود؛ و یکی از ابزارهای این هجوم استفاده از طرف نشریات به اصطلاح "مستقل" ادبی و اجتماعی و سیاسی بود که تحت نظارت مقامات ضد خلقی حاکم و با رهنمود های بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، منتشر می شدند.

از اولین کارهای "مهم" انوش صالحی در گرما گرم روند فوق، شرکت وی در اولین کارزار تهمت زنی و افترا گوئی بر علیه چریک‌های فدائی بود که البته چند سال قبل از به صحنه آمدن این فرد، توسط نشریه آدینه تحت نام محبوب صمد بهرنگی و "حقیقت" یابی در ارتباط با مرگ مشکوک وی، ساز شده بود. این اولین کار "مهم" انوش صالحی هرچند از تازگی برخوردار نبود ولی او ضمن سر هم بندی دروغ های جدیدی در مورد زندگی صمد بهرنگی با تکرار مطالب شماره های پیشین آدینه در مورد مرگ وی، وظیفه گرم کردن تنوری را به عهده گرفت که در آن با آتش و هیزم دروغ و ربا، و خمیر مایه داده شده توسط وزارت اطلاعات، سعی شده بود جهت بی ارزش کردن هر آنچه که ارزش و آرمان خواهی مردمی و انقلابی ست، مطاع مسمومی پخته و برای فریب به خورد جوانان ما داده شود. او در شهریور سال ۷۷ در طی نوشته ای به نام "صمد بهرنگی

در آینه ی زمان" با عنوان کردن اکاذیبی از این قبیل که "صمد شهید سازمانی محسوب شد که همراهانش در شکل دهی آن نقش اساسی داشتند" (آدینه شماره ۱۳۰ شهریور ۱۳۷۷)، کوشید تا دروغ ساخت و پرداخت شده نشریه آدینه تحت نظارت وزارت اطلاعات بر علیه چریک‌های فدائی را از نو زنده کند تا خلاقیت به این باور برسند که گویا رهبران آتی فدایی یعنی پویان و بهروز دهقانی و علیرضا نابدل و... در جلسه ای با جلال آل احمد و فرج سرکوهی و غیره (جمع کاملاً همگون!!) نشستند و شور کردند و توطئه چیدند که در مورد مرگ بهرنگی به مردم دروغ بگویند! این، اولین کار "پژوهشی" برجسته و "حقیقت یابی" ایشان در مورد تاریخ چریک‌های فدائی خلق بود. آقای انوش صالحی حتماً این وقایع را با جزئیات بسیار بیشتر و دقیق‌تری در مورد کار خود بیاد می آورد و مثلاً بخوبی می داند که این حرف ها در تابستان ۷۷ و زمانی از قلم ایشان یکبار دیگر در نشریه آدینه تراوش می کرد که یک دهه پس از کشتار بیرحمانه کمونیست ها و جوانان رهرو راه صمد ها و یاران اش، چنان فضای خفقان باری در جامعه حاکم بود که حتی ذکر نام انقلابیون دهه ۵۰ و فرزندان محبوب زحمتکشان ما برای جوانان و توده های معمولی با پیگرد و مجازات شدید روبرو می شد؛ در شرایطی که آن نشریه "مستقل" هم حتی به فریادهای برادر صمد، اسد بهرنگی و مدارک او به مثابه یکی از شاهدان زنده آن رویدادها واقعی نمی گذاشت، در حالی که تولیدات قلمی مبتنی بر فریب و رایب آقای انوش صالحی، جوان ۲۳ ساله در آن زمان، که در زمان مرگ صمد کودکی ۴-۲ ساله ای بیشتر نبود را بی هیچ دریغ و ملاحظه ای چاپ و در سطح جامعه پخش می کرد. چرا؟ تنها به این خاطر که آن تولیدات در راستای خطی قرار داشت که مطلوب بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بود. **(برای کسب آگاهی بیشتر در مورد توطئه بخش فرهنگی وزارت اطلاعات بر علیه چریک‌های فدائی خلق با سوء استفاده از نام صمد بهرنگی در نشریه آدینه، خواننده می تواند به اثر تحقیقی رفیق اشرف دهقانی به نام "راز" مرگ صمد...!!!! رجوع کند که در آن با اسناد معتناهی، اولاً دروغ های این نشریه رو گشته و ثانیاً سیاست ضد کمونیستی وزارت اطلاعات و نقش روشنفکران خادم آن در سال های نامبرده، به طور مفصل و مستند توضیح داده شده است).**

چند سال بعد در جریان ادامه کارزار ضد کمونیستی و ضد فدایی، با دومین کار "مهم" انوش صالحی یعنی انتشار کتاب "راوی بهاران" روبرو می شویم که خمیر مایه اش تفحص در زندگی و شخصیت یکی از محبوب ترین کمونیست های مملکت ما یعنی زنده یاد، رفیق کرامت دانشیان این هنرمند رزمنده و فرزند راستین خلق بود.

خواننده با دیدن نام کتاب "راوی بهاران"، و با توجه به آن که در تاریخ کشور ما همیشه از کرامت دانشیان به نیکی یاد شده، انتظار بزرگداشت خاطره این فرزند رشید خلق و این کمونیست استوار قدم را دارد. اما در عوض در جریان مطالعه کتاب متوجه می شود که نویسنده با درج چند عکس و در واقع با سرمایه گذاری روی احساس عشق و احترام توده ها به نام و یاد آن رفیق عزیز، به طرز موزیانه ای دارد بر علیه شخصیت این فدایی خلق و نسل مبارزینی از تبار او و نه تنها آنان بلکه نسل بیشمار از مبارزین زنده که اکنون بار زخم پیکار بر علیه دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی را در تبعید بر دوش می کشند، سم پاشی می کند. در روایت "راوی" فریکار ما از کرامت، او کسی است که گویا "سواد" نداشت، "همانند دیگر مبارزان سیاسی به ورطه ی عمل گرای (پراگماتیسم) افتاده بود"، "سن متوسط آن ها به بیست و چهار سال هم نمی رسید"... و آن ها با مطالعه ی یکی دو کتاب به مرز باور می رسیدند و دیگر بی نیاز از هر گونه آموزشی بودند و به قول فراهتی(۱) "استالین تر از استالین می شدند"، "به خانواده اش اهمیتی نمی داد و به آن ها نمی رسید و... خلاصه صالحی با سم پاشی های "طرفی" از این قبیل در کنار اتهام زنی های نوع "حزب توده ای" به رزم کرامت ها - که گویا آنارشویستی و بی ثمر و ضربه زننده بوده است- در کتاب خود همان هدفی را دنبال می کند که اقتضای "زمانه" و منافع زمامداران وقت یعنی همان قاتلان هزاران جوان کمونیست و مبارز می طلبد.

برای آنکه هر چه بیشتر با قلم آلوده انوش صالحی و موضع واقعی و نوع "بی طرفی" این نویسنده در "راوی بهاران" و در نتیجه دلیل تریبون دادن احتمالی به چنین شخصی در سمینار آمستردام آشنا شویم، بطور خلاصه برخی از ایده های کتاب او را برای اطلاع خواننده علاقه مند یادآوری می کنم:

در آن کتاب، انوش صالحی، از ترانه سرود جاودان "بهاران خجسته باد" به عنوان میراث کرامت نام برده و می نویسد: "میراث کرامت برای میلیون ها هموطنی که ممکن است دیگر او را به خاطر نیاورند، سرود بهاران است." میراثی که گویا فقط خاطره انگیز است و در خاطره "شماره ی از دوستان و نزدیکان... در حافظه ی تاریخی شان به یادگار مانده است." او سپس میراث دیگر کرامت دانشیان عزیز را "سنگ قبری" در کنار "ده ها سنگ قبر بی نام و نشان" دیگر در قطعه ۳۳ "گورستان بهشت زهرا" معرفی می کند. آری، او از همه تجربیات مبارزاتی و ارزش های انقلابی که از رزم فدائی و دلاورانه کرامت دانشیان، این رفیق پایدار توده های زحمتکش و همزمانش در جامعه ما به جا مانده، تنها یک سنگ قبر بی نام و نشان و حداکثر خاطره ای را سراغ دارد و به عنوان میراث

راوی بهاران به جوانان جا می زند. در آخر، در شرایطی که داستان زندگی و مقاومت قهرمانانه در بیدادگاه شاه و مرگ پرافتخار کرامت عزیز هنوز هم گرمی بخش دل های توده های ستمدیده و مبارز ایران و بر افروزنده بارقه های امید برای رهائی از وضع ظالمانه و دهشتناکی است که جمهوری اسلامی در جامعه ما ایجاد نموده، انوش صالحی، تصویری که در این کتاب از زندگی و مرگ کرامت ارائه داده است را نمونه ای از "تراژدی اندوهبار نسل او" جا می زند. او سپس بازماندگان آن نسل یعنی هزاران انسان کمونیست و مبارز شریف دهه ۵۰ و ۶۰ - که پس از سال ها پیکار با دستگاه ظلم و جنایت جمهوری اسلامی از تیغ آن جان به در برده و مجبور به زندگی در تبعید شدند - را مشتقی "قربانیان" "جان به در برده" از آن وقایع و حوادث مشابه معرفی کند که امروز "سرگردان" در "غربت وجود خود" و در "تردید" بر آنچه کرده اند، باقی مانده اند. عین جمله او چنین است: "سنگ قبری در قطعه ۳۳ گورستان بهشت زهراک تهران در کنار ده ها سنگ قبر بی نام و نشان، دیگر میراث باقی مانده ی کرامت است. تراژدی اندوه بار نسل او حتی برای جان به در بردگان از آن وقایع و حوادث مشابه، سرنوشت خوبی رقم نزد آنان حتی اگر همانند یوسف (۳) قربانیان بعدی راه و رسم انقلابی گری نباشند، امروزه سرگردان در غربت سرزمین هایی دیگر و غربت وجود خود باقی مانده اند. آن هم وقتی که بیگانه با موقعیت حال خود به گذشته پناه می برند، و در برابر هر خاطره ای که بازخوانی می کنند یک علامت ستوال می یابند!"

آیا همین اظهار نظر نویسنده "بی طرف" ما، به روشنی موضع سیاسی ضد کمونیستی آشکار او را نشان نمی دهد، و ثابت نمی کند که آماج تراوشات مسموم چنین قلمی نه کرامت دانشجویان قهرمان، نه حتی نسل کرامت ها بلکه تمامی و تمامی کمونیست ها و مبارزین پایداری ست که در راه آرمان های والای توده ها و برای رسیدن "بهاری خجسته" که در آن از "بند بندگی و بار فقر و جهل" اثری نباشد، مبارزه کرده، زخم اسارت به تن کشیده اند و امروز نیز با وجود رنج تبعید با سری افراشته در مقابل جانیکاران حاکم ایستاده اند؟

تنها با چشمانی کور و یا با کینه ای که بر خاسته از یک موضع طبقاتی ارتجاعی ست می توان در باره کرامت دانشجویان کتاب نوشت و بر این واقعیت پرده کشید که یکی از "میراث" های تاریخی و ارزشمند وجود کرامت همانا چگونگی زیستن و مرگ او بود، آیا با ایستادن در موضع توده های ستمدیده ایران می توان صحنه ایستادن استوار این فرزند آشنا به درد کارگران و زحمتکشان در بیدادگاه شاه مزدور را

دید، و آن را "تراژدی" خواند؟ آیا می توان طنین قاطع و سازش ناپذیر آهنگ کلمات کرامت، این فرزند صمیمی خلق در آن بیدادگاه تاریخی را فراموش کرد که چگونه با کلمات آتشینی که برخاسته از خشم و نفرت توده های رنج دیده ایران بود، جای "حاکم" و "مخکوم" را عوض کرد و با چنین برخوردی، قدرت تاریخی توده را در مقابل مرتجعین به نمایش گذارد؟ آیا کسی که قلمش را در خدمت طبقات ارتجاعی بکار نگرفته باشد، می تواند سرود همیشه جاودان "بهاران خجسته باد" را که با نام و یاد کرامت در آمیخته و دل های مردم ما را گرمی می بخشد، سرودی که کرامت آن را در سیاه ترین دوران زندگی مردم ما در تشویق امید و زندگی بهتر و یاد آوری اجتناب ناپذیری پایان زمستان سرد و فرارسیدن بهار پیروزی استثمار شدگان بر مرتجعین حتی در جنگال دشمن به میان دیگر زندانیان سیاسی می برد، را صرفاً یک خاطره سپری شده گذشته نامیده و سپس با یاهو گوپی، حاصل زندگی کرامت و هزاران رهرو راه کرامت های عزیز را تنها "یک سنگ قبر" جلوه داده و "تراژدی" بخواند؟

در سرود جاوید "بهاران خجسته باد"، از جمله به ستایش آنانی پرداخته شده که با "قلم" خود "تیاهی و درد" توده های زحمتکش را به "چشم جهانیان" پدیدار می کنند. درست در جهت عکس چنین نویسندگان شریف و مردمی و آزادخواه، "قلم" جناب انوش صالحی از طریق کوبیدن ارزش ها و سمبل های مبارزه برای زندگی بهتر، تخم یاس و ناامیدی را در میان نسل جوان آرمانخواه، می پراکند و به واقع کتاب او در مورد کرامت دانشجویان از زمره آثاری است که به کار هیزم ریختن به تنور کمپین ضد کمونیستی و ضد فدایی ماشین تبلیغاتی بخش فرهنگی وزارت اطلاعات می خورد.

فعالیت "ادبی" دیگر انوش صالحی "مصطفی شجاعیان و رمانتیسیم انقلابی" می باشد که نویسنده در زیر لوای بررسی "زندگی و آثار" مصطفی شجاعیان، در واقع به پیشبرد سیاست کوبیدن سازمان چریکهای فدایی خلق آن هم با "مایه" هائی که اخیراً "کتاب دشمن" (منظور کتاب منتشر شده از طرف وزارت اطلاعات به نام "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" می باشد) برای او و امثال او فراهم کرده، می پردازد. رسوایی نویسنده در تعقیب خط ضد فدایی و طرفداری آشکار او از ادعاهای شجاعیان بر علیه چریکهای فدایی خلق در این کتاب به آن درجه ایست که حتی صدای کسانی که رسماً از فدائیان پشتیبانی نمی کنند را هم در آورده است. برای نمونه در وبلاگ "میراث یار" در رابطه با این کتاب آمده است که :

"بحث انگیزترین بخش زندگی شجاعیان درگیری های او با سازمان فدائیان خلق است اما مولف این بخش را یک سوپه و تنها از دیدگاه شجاعیان روایت می کند و چیزی از اسناد مربوط به سازمان فداییان دیده نمی شود. تکیه بر فرضیات و تخیلات نیز بسیار است. نویسنده به شیوه گزارش و داستانی گرایش زیاد پیدا می کند و روشن است که شیفته شجاعیان است و در موارد بسیاری سکوت می کند."

<http://mirasayar.persianblog.ir/post/657>

البته برای نگاشتن این کتاب نیز آن گونه که رادیو "دوبی چه وه له" ابراز داشته است انوش صالحی به "نامه های اداری و گزارش ها ساواک و انبوهی از نوشته های مربوط به فعالیت های سیاسی و اجتماعی در چند دهه گذشته" دسترسی داشته است (رجوع کنید به معرفی کتاب "مصطفی شجاعیان و رمانتیسیم انقلابی" در لینک زیر:

<http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5626525,00.html>

با توجه به محدودیت های این نوشته در حال حاضر نمی توان به طور جامع به بررسی این کتاب جهت نشان دادن تبلیغات کینه توزانه و شدیداً ضد فدائی در آن پرداخت. تنها لازم است در اینجا تاکید کنم که با بررسی اجمالی آثار انوش صالحی و موضع او، آن چه روشن است عبارت از این واقعیت می باشد که او مانند تمامی روشنفکران و انسان های دیگر که آگاهانه یا نا آگاهانه نهایتاً از یک خواستگاه طبقاتی معین دفاع می کنند، به هیچ وجه "بی طرف" نیست و به دلیل قلم زدن در چهار چوب خط و سیاستی که امروز در ارتباط با تاریخ کمونیست های ایران و چریکهای فدایی خلق تحت رژیم جمهوری اسلامی در پیش گرفته شده، نمی تواند هم بی طرف باشد. در تولیدات ادبی و سیاسی انوش صالحی، خط کمونیست ستیزی و معاضدت با ارزش های مبارزاتی ای که توسط نسلی از بهترین فرزندان کمونیست و فدایی خلق به قیمت خونشان آفریده شد، یک خط برجسته است و درست از همین زاویه است که پیام نوشته های انوش صالحی، آن جا که خود را ظاهراً در کار به اصطلاح تحقیق و پژوهش در مسایل تاریخی و سیاسی درگیر کرده است، از مشتقی ایده های وزارت اطلاعات پسند، فراتر نرفته است.

بنابراین، در ارتباط با سمینار آمستردام، چه شرکت اکثریتی ها در این سمینار و چه حضور افراد ضد کمونیست با نام و بی نام دیگر در آن و با توجه به این که گفته می شود که انوش صالحی نیز به عنوان "نویسنده"، "پژوهشگر"، "محقق" و یا هر

پیمان وهاب زاده و وظیفه "بازنگری تاریخی" جنبش فدائی در سمینار آمستردام!

با نزدیک شدن چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل که چون آذرخشی در شب های سیاه سلطه دیکتاتوری شاه درخشید، تلاش های دارو دسته های رنگارنگ حافظین وضع موجود برای تحریف آن تاریخ و جلوگیری از دسترسی نسل جوان به درس ها و تجارب آن شدیداً فزونی یافته است. اگر سیاهکل سبب انفجار آگاهی در سطح جامعه تحت سلطه ما بود و راه رسیدن به آزادی را به روشنی در مقابل مردم ما قرار داد، تاریخ اندیشان حاکم از وحشت این امر لحظه ای از تخطئه آن باز نمی ایستند. جدا از بخش فرهنگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که جهت جلوگیری از رشد آگاهی و رادیکالیزه شدن مبارزات انقلابی توده های تحت ستم در ایران از هیچ تلاشی کوتاهی نمی کند، این روزها شاهد تشدید فعالیت برخی از افراد و نیروهای شناخته شده ای هستیم که به عنوان پژوهشگر و تاریخ دان و جامعه شناس از انتساب هیچ دروغی به رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدائی خلق دریغ نمی ورزند. کار به آن جا رسیده که رسانه های امپریالیستی مانند بی بی سی و حتی موسسات آموزشی غرب در چارچوب پیشبرد کمپین ضد "خشونت" و در واقع کمپین ضد هر گونه مبارزه فخر آمیز طبقات تحت ستم نیز علناً بر طبل این کارزار ضد فدائی و در واقع ضد کمونیستی می کوبند. در همین چهارچوب است که یکی از موسسات آموزشی هلند در آمستردام تصمیم گرفته است به مناسبت چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل سمیناری (۱) برگزار کرده و از قرار با شرکت کسانی که یا هیچ رابطه ای با چریکهای فدائی خلق نداشته اند و یا اگر داشته اند اکنون سال هاست که راه و مبارزه و اهداف رزمندگان سیاهکل را انکار نموده و بر علیه آن یاهه می گویند، گویا قرار است به حقیقت آن رستاخیز و آن مبارزه انقلابی و راهگشا دست یابد!!

البته با نگاهی به واقعیات کنونی جامعه ایران که بیانگر گرایش نسل جوان مبارز به آموختن از تجربیات انقلابی نسل های گذشته، برای در پیش گرفتن راه درست مبارزه و رهائی از سیستم ظالمانه حاکم در ایران می باشد بهتر می توان به دلایل این تشبیهات پی برد. به همین دلیل است که **تمام افراد و نیروهای اجتماعی که خواهان حفظ سیستم طبقاتی موجود هستند، تلاش می کنند که با تحریف تاریخ معاصر مبارزات انقلابی در ایران، راه کسب آگاهی و تجربیات انقلابی را به روی نسل جوان ببندند و بدین گونه توده های تحت ستم را از دستیابی به تئوری انقلابی که بدون آن جنبش انقلابی به سرانجام نخواهد رسید، و سازماندهی امر انقلاب، محروم نگاه دارند.**

با توجه به این واقعیت بود که جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۰ کتابی را تحت عنوان "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (کتاب هشتم) چریکهای فدایی خلق" (۲) منتشر کرد و در آن تلاش کرد که با استفاده از پرونده ها و نامه های ساختگی ساواک بر علیه مبارزین انقلابی چریکهای فدایی خلق، زندگی و شخصیت انقلابی آنها را خدشه دار کند تا به خیال خود بتواند پروژه باورشکنی و یأس آفرینی و فدائی ستیزی خود را در میان نسل جوان به پیش ببرد. و در ادامه این امر در سال ۱۳۸۷ میادرت به چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷" نمود. (در نوشته ای که در پیش رو دارید، از کتاب مزبور به اسم "کتاب دشمن" نام برده خواهد شد.)

واقعیت این است که در دسته گری که برای تخطئه رستاخیز سیاهکل و راه چریکهای فدائی خلق به راه افتاده، علاوه بر جمهوری اسلامی و قلم به مزدان معلوم الحالش، برخی افراد و نیروهای ضد البته شناخته شده! نیز که الزاماً مزدور جمهوری اسلامی نبوده و حتی برخی از آن ها خود را جزء ایوریسیون رژیم قلمداد می کنند نیز دیده می شوند.

یکی از این افراد، شخصی به نام "پیمان وهاب زاده" می باشد که تاریخ سازمان چریکهای فدایی خلق را به عنوان موضوع تز دانشگاهی خود انتخاب کرده و در مطالبی که در سالهای اخیر به این بهانه نوشته و یا ابراز نموده تاکنون از هیچ دروغ و تحریفی بر علیه این جنبش دریغ نورزیده است.

از آن جا که در فیس بوک مطلبی دیدم که از وی به عنوان یکی از به اصطلاح "پژوهشگر"انی نام برده بود که قرار است در سمینار آمستردام شرکت کند، بنابراین لازم دیدم که برای آشنایی بیشتر با این نوع از "پژوهشگران" که وظیفه و کارشان تحریف تاریخ مبارزات انقلابی خلق و در واقع به سخره گرفتن خود "پژوهش" است، و در نتیجه ماهیت سمیناری که با شرکت آن ها قرار است شکل بگیرد، نگاهی به مواضع و فعالیت های نامبرده بیاندازم تا ببینم که او و همفکرانش سخنگوی کدام طبقه اجتماعی هستند و برای پیشبرد منافع کدام طبقه اجتماعی، به تحریف و تخطئه تاریخ و شخصیت انقلابی رفقای رزمنده چریکهای فدایی خلق در دهه ۵۰ دست زده اند.

برای اینکه چنین "پژوهشگر"ی را بهتر بشناسیم باید بدانیم که وهاب زاده یکی از

کسانی بود که در جریان خیزش انقلابی مردم ایران در سال گذشته و در شرایطی که نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی جوانان ما که فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی سر داده بودند را در خیابان ها به گلوله می بستند، به کمک دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی و ماشین سرکوبی که از وحشت عکس العمل مردم (یک نمونه برجسته آن در ۶ دی ماه بود) به لرزه افتاده بود، شتافت و با تبلیغ "خودداری از شعارهای مرگخواهانه" از ضرورت "جنبش بی خشونت، جنبش بی نفرت" داد سخن داده و درست همان خطی را پیش برد که حفظ نظام ظالمانه حاکم، وابسته به آن بود. در همین چهار چوب نامبرده با فریبکاری و در شرایطی که دزخیمان "ولایت مطلقه فقیه" در کهریزک ها فاجعه می آفریدند به جای حمایت از مقاومت و مبارزه مردم، ندا سر داد که جنبش مردم باید: "جنبش دوستی باشد در برابر نفرت". به این ترتیب نامبرده ضمن محکوم کردن عکس العمل مردم در مقابل خشونت دستگاه سرکوب که اعمال خشونت جزء ذات آن است، می کوشید تا مردم را خلع سلاح نموده و با دفاع از ارتجاع سبز و رهبر جنایتکار آن، موسوی خاک به چشم مردم بباشد. وهاب زاده با همراهی با ارتجاع سبز موسوی یعنی کسی که نخست وزیر خمینی در دهه ۶۰ بود و مسئولیت قتل عام هزاران جوان مبارز را در دهه ۶۰ به عهده دارد، البته با چسباندن لقب فریبکارانه "جنبش سبز بی خشونت" عملاً در کنار بخشی از طبقه حاکمه در ایران قرار گرفت که وظیفه خود را جلوگیری از رادیکالیزه شدن جنبش مردم می دانستند. همان ها که از زبان امثال وهاب زاده تبلیغ می کردند که: "جنبش سبز می تواند جنبش دوستی باشد در برابر نفرت و جنبش مهربانی در برابر خشونت، به گونه ای که دور باطل و اهریمنی خشونت را در ایران از گردش باز دارد و راه همزیستی همگانی را به مردم نشان دهد". البته بر کسی پوشیده نیست که مراد از این "همزیستی همگانی" همزیستی مردم ستمدیده ایران با ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی و "ولایت مطلقه فقیه" یعنی دیکتاتوری حاکم می باشد.

یکی دیگر از مواضع و به اصطلاح فعالیت های سیاسی وهاب زاده، ضدیت او با چریکهای فدایی خلق ایران و تلاش او برای تحریف و تخطئه تاریخ و زندگی مبارزاتی و انقلابی مبارزین آن سازمان است. او در ماه نوامبر ۲۰۱۰ در مراسمی در شهر تورنتو، نزدیک شدن چهلمین سالگرد سیاهکل را به بهانه ای برای ادامه کار تحریفی خود در این زمینه تبدیل کرد.

یکی از ویژگی‌های کار وهاب زاده، که ادعا می‌کند در "پژوهش" (بخوان ضد پژوهش) خود هیچ "سنگی را جا نگذاشته و همه چیز را مورد تفحص و تردید" قرار داده، این است که مرجع و منابع اطلاعاتی خود برای به اصطلاح "تفحص!!" در تاریخ چریک‌های فدائی خلق را از میان انتشارات رژیم جمهوری اسلامی و "کتاب دشمن" و یا خاطرات ساخنگی توده ای - اکثریتی‌ها و یا افرادی که اگر در گذشته جزو فعالین چپ محسوب می‌شدند، اما امروز وظیفه‌ای جز تحریف حقایق و تخطئه زندگی مبارزاتی چریک‌های فدایی خلق برای خود قائل نیستند، برگزیده است.

به عنوان مثال، همانطور که در کتاب دشمن، چریک‌های فدایی خلق "تورپیست" نامیده شده اند، وهاب زاده (با رجوع به همان نوع "منابع!!" که گفته شد، و با استفاده از تراوشات مغزی خود به عنوان یک به اصطلاح "روش‌سنکر!!" بورژوازی) ادعا می‌کند که مبارزینی مثل رفیق "حمید اشرف" افرادی بودند که "خشونت را در وجود خود نهادینه کرده" و "توان قضاوت منصفانه" نداشتند، و بعد از اینکه به این طریق مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق را مردود می‌شمارد گامی جلو تر گذاشته و مدعی می‌شود که آنها با "برگرداندن خشونت بر علیه دشمن به سوی خودی" به جای اینکه دشمن را نابود کنند، "اعضای سازمان را که در درستی راه مسلحانه دچار تردید شده و خواستار ترک سازمان بودند، به قتل می‌رسانند." (۳) به این ترتیب با توسل به یک سری دروغ ساواک ساخته که وزارت جهنمی اطلاعات در حال پخش آن می‌باشد همه جانفشانی‌ها و مبارزات خونین چریک‌های فدائی تبدیل می‌شود به ترور و قتل غیر موجه آن هم در میان خودشان. در حالی که همه کسانی که تاریخ چریک‌های فدائی را دنبال کرده اند به روشنی میدانند که این جریان در یکی از سیاه‌ترین دورانهای تاریخ کشور ما به چه راهگشائی غیر قابل تردیدی در مبارزات توده‌های تحت ستم دست زده و رزمندگان آن جان خود را وثیقه آزادی کارگران و زحمتکشان نمودند.

در رابطه با چنین دروغی تنها لازم است توجه خواننده را به اعلامیه سازمان چریک‌های فدائی در سال ۵۵ بر علیه آکاذیب ساواک جلب کنم و از سوی دیگر بر این واقعیت تاکید کنم که در سال ۵۵ تعدادی از اعضای سازمان ضمن تردید در درستی خط مشی سازمان در آن زمان از آن خارج شده و بعداً به حزب توده پیوستند. آیا همین واقعیت نادرستی چنین اتهامی را روشن نمی‌سازد و بر علیه چنین پایه سرانی حکم نمی‌دهد؟ از قرار آن چه که نامبرده از تحصیلات دانشگاهی در کانادا آموخته، این است که دروغ‌ها و تحریف‌های تاریخی را با شیوه‌ای عوام‌فربانه در قالب بحثی حول "خشونت" بیان کند. در واقع مخالفت با خشونت پوششی است برای پنهان کردن ضدیت خود با هرگونه مقاومت و مبارزه قهرآمیز انقلابی طبقات تحت ستم که به مبارزه با ستمگران برخاسته‌اند. زیرا که از نظر نخبگان بورژوازی (که امثال وهاب زاده‌ها اندیشه‌های آن‌ها را تقلید و تکرار می‌کنند) طبقه کارگر (و دیگر ستم‌دیدگان در جامعه طبقاتی) در شرایطی که طبقات حاکمه از هیچ خشونت‌ی‌ای

کنند حق مبارزه برای نابودی کامل سیستم طبقاتی موجود را ندارند. و هرگاه که آن‌ها برای مبارزه قاطعانه با ستمگران خود برخیزند، و هر گاه که فرزندان آگاه آنها به تئوری انقلابی تضمین‌کننده پیروزی مبارزات خلق دست یابند و آن را راهنمای عمل انقلابی خود قرار دهند، توسط طبقه بورژوا و نمایندگان فکری آن (که خلق را مطیع سیستم طبقاتی می‌خواهند) متهم به "خشونت" می‌شوند. در حالی که اتفاقاً، تلاش وهاب زاده‌ها برای تقبیح مبارزه قهرآمیز طبقاتی و تحریف تاریخ پرافتخار فرزندان مبارز خلق، در شرایط اعمال خشونت سیستماتیک طبقه حاکم، خود یک نوع خشونت و نبرد فرهنگی حیل‌گرانه بورژوازی بر علیه طبقه کارگر ایران با هدف تلاش برای جاودانه کردن خشونت ستمگران است.

به این ترتیب به اصطلاح پژوهشگر دروغین ما در ارکستری که دشمن بر علیه فدائی‌ها سازمان داده نشان می‌دهد که در کجا ایستاده و چه سازی را می‌زند! وهاب زاده بر اساس "پژوهش!!"‌های خود در رابطه با مادر شایگان که پس از ضربه ساواک به گروه رفیق نادر شایگان و شهادت وی مجبور شده بود با فرزندان خود مخفی شود و در سال ۵۲ به چریک‌های فدائی پیوست، مدعی است که چریک‌ها از مادر شایگان و خانواده اش به عنوان پوشش استفاده کرده و منجر به کشته شدن دو کودک او شدند. با این سخن او در حقیقت از ستم‌دیدگان جامعه می‌خواهد که به مبارزه برخیزند، و بر این اساس زن آگاه و تحت ستمی مثل مادر شایگان هم چنین حقی نداشتند است. از "پژوهش"‌های او این طور می‌توان نتیجه گرفت که طبقه حاکم به خاطر شرایطی که دارد (و به عنوان مثال، به دلیل داشتن امکانات سرکوب) دارای حق طبیعی ادامه ظلم و ستم و سرکوب مردم است و نباید با آن مبارزه کرد تا در جریان این مبارزه کشته نشود!

تخطئه واقعیات عرصه‌های تنوریک و پراتیک و فرهنگی چریک‌های فدایی خلق، و وارونه جلوه دادن فرهنگ و روابطی که میان زنان و مردان مبارز چریک فدایی خلق وجود داشت (که به واقع، الهام بخش فرهنگ و روابط مترقی و انقلابی دختران و پسران آگاه و مبارز دهه ۵۰ و ۶۰ شد) بخشی از تبلیغاتی است که طبقه بورژوا و نمایندگان فکری آن، برای انجام پروژه باورشکنانه و یأس‌آفرینی در میان نسل جوان مبارز کنونی، ضروری می‌دانند. وهاب زاده که تلاش می‌کند گریزی به احساسات زنانه هم بزند تا به خیال خود، دروغ‌هایش را از جنبه فمینیستی مد روز هم کند، ادعا می‌کند که چریک‌های فدایی خلق تشکیلاتی "مردمحورانه و مردسالارانه" بود که در آن "سنت‌های دینی نفوذ و عمل می‌کرد".

برای مایوس کردن دختران جوانی که برای زیرو رو کردن سیستم سرمایه داری به پا خاسته‌اند، و برای باورشکنی در میان زنان و مردان جوانی که ارزش‌های بورژوازی افرادی مانند او (وهاب زاده) را به سخره گرفته‌اند، وهاب زاده تلاش می‌کند که زندگی مبارزاتی زنان چریک فدایی خلق را به شکل یک زندگی بیهوده و غیر مؤثر و حتی سبک مغزانه به تصویر بکشد. او تلاش می‌کند که

زنان آگاه و انقلابی چریک فدایی خلق را به عنوان زنانی معرفی کند که حتی قادر نبودند تلنگری به دنیای مردسالارانه و خشونت طلب رفقای مرد خود بزنند. "فدائیان مرد محور" ای که از ترس آنها "زنان باید تمام جنبه‌های زنانه خود را نزد آن‌ها پنهان می‌کردند. موهای کوتاه، لباس‌های گشاد با رنگ‌های تیره." یکی دیگر از گناهان نابخشودنی چریک‌ها از نظر وهاب زاده و هم فکرهای او این است که "در تمرینات ورزشی مسئله عادت ماهانه‌ی زنان در نظر گرفته نمی‌شد و برخی مردها اصلاً نسبت به آن آگاهی نداشتند!!" آیا همین اراجیف ماهیت ضد مردمی چنین محققینی را به روشنی نشان نمی‌دهد و روشن نمی‌کند که آن‌ها برای کوبیدن جنبش مسلحانه از هیچ دناستی دریغ نمی‌ورزند؟

اما واقعیت، کاملاً برخلاف این دروغ‌ها و تحریف‌های وهاب زاده‌هاست. **واقعیتی که در حافظه تاریخی زحمتکشان آگاه و مبارز ایران حفظ شده و خواهد شد، این است که زنان و مردان مبارز چریک فدایی خلق (و بسیاری دیگر از مبارزین انقلابی کل جنبش مردم ما در آن سال‌ها) فرزندان برحق زحمتکشان ایران بودند که با آگاهی انقلابی خود، نقطه عطفی را در تاریخ مبارزات خلق ایران آفریدند. زنان چریک فدایی خلق، شیر زنانی بودند که با تفکرات ارنجایی تحمیلی طبقه حاکم به مبارزه برخاستند و چهره نوینی از زن مبارز و آگاه و مترقی را به جامعه ایران معرفی کردند. آن‌ها به واقع سرمشقی شدند برای دختران جوان مبارزی که در دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ در صحنه‌های نبرد قیام ۵۷ و مقاومت‌های انقلابی خود در کردستان و ترکمن صحرا و ... و یا در سپاه‌های رژیم، حماسه‌ها آفریدند.**

وهاب زاده و همفکران او که در واقع به عنوان بورژواهایی که نمی‌توانند فرهنگ انقلابی کمونیستی زنان و مردان آگاه و مبارز چریک فدایی خلق را درک کنند، بنا بر تفکرات مردسالارانه بورژوازی خود معتقد هستند که مبارزه مسلحانه برای نابود کردن سیستم طبقاتی، و اساساً هر نوع مبارزه قهرآمیز، کار زن‌ها نمی‌تواند باشد. بر اساس چنین تفکری، وهاب زاده فکر می‌کند که اگر زنان چریک فدایی در عملیات مسلحانه شرکت می‌کردند، به این دلیل بود که این زنان (که گویا حتی حرات نداشتند نوع لباس خود را انتخاب کنند) توسط مردها وادار به این کار شده بودند و "پل‌های پشت سر خود را خراب کرده بودند" و به جای شعر گفتن، "به راه بی بازگشت پای نهاد"ه بودند.

وهاب زاده با انعکاس و تبلیغ این حرف‌های بی‌ربط، و آن‌ها را نتیجه "پژوهش" جا زدن، در واقع تلاش می‌کند که درک مردسالارانه خود از "زن" و "مرد" و زندگی و روابط آن‌ها را به چریک‌های فدایی خلق ایران نسبت بدهد.

وهاب زاده برای این که چریک‌های فدایی خلق را "بدون سواد و آگاهی تنوریک" معرفی کند،

سهیلا دهماسی

۱۱ ژانویه ۲۰۱۱

زیرنویس ها:

۱- بر اساس اطلاعیه "پژوهشکده بین المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام" این موسسه آموزشی قرار است در روز های ۱۱ و ۱۲ فوریه یک "سمینار" دو روزه با هدف "پژوهش" و "بازنگری" در تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران برگزار کند که هنوز لیست کامل شرکت کنندگان در آن منتشر نشده است. اعلام شده که این سمینار "به مناسبت چهلمین سالگرد رویداد سیاهکل و پیدایش سازمان چریک های فدایی خلق ایران" برگزار می شود.

۲- برای آشنایی بیشتر با این موضوع، به مطالب متعددی که در سایت سیاهکل siahkai.com درج شده، منجمله مقاله "نگاهی به "چپ در ایران، به روایت اسناد ساواک" نوشته رفیق فریبرز سنجرى مراجعه کنید.

۳- نگاه کنید به خلاصه ای از نظرات انحرافی وهاب زاده که در گزارشی در هفته نامه شهروند شماره ۲۵ نوامبر ۲۰۱۰ - چاپ تورنتو، ذکر شده است.

از این روست که طبقات فرودست و تحت ستم در جامعه طبقاتی و فرزندان روشنفکر و انقلابی آن ها تلاش می کنند که تاریخ واقعی خود را فراموش نکرده و آن را سینه به سینه به نسل های آینده منتقل کنند و با استغاده از تجربیات تاریخی به ارتقای مبارزات انقلابی خود با ظلم و ستم طبقات حاکم بپردازند. و دقیقاً به دلیل اهمیتی که تاریخ مبارزات انقلابی گذشته در موفقیت مبارزات کنونی طبقات تحت ستم دارد، نخیکان و نمایندگان فکری طبقات حاکم در تلاش هستند که واقعیات تاریخ معاصر چپ انقلابی ایران را تحریف کرده و حتی با تخطئه آنچه که امروز جلوی چشم ما می گذرد، واقعیات موجود و تاریخ را به نفع طبقه سرمایه دار باز نویسی کنند.

در شرایط کنونی که مردم ایران بنا بر واقعیات زندگی پر درد و رنج خود دریافته اند که برای خلاص شدن از هر نوع ظلم و ستم موجود، چاره ای جز سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته آن ندارند، امر تحریف تاریخ زحمتکشانشان بیش از پیش برای بورژوازی و نمایندگان فکری آن (افرادى مانند وهاب زاده و ...) ضرورت یافته است و سمینار هائی همچون سمینار آمستردام در این راستا تدارک دیده می شوند.

ادعا می کند که برای پیوستن به چریکهای فدایی خلق" به لحاظ نظری پذیرش مبهم و حتی اسمی مارکسیسم کافی بود." (۲)

اما واقعیت این است که همه شواهد و مدارک واقعی که در طول زمان در رابطه با مبارزین سازمان چریکهای فدایی خلق به دست آمده اند، به روشنی نشان داده اند که این گونه ادعاها تا چه حد با واقعیات تفاوت دارند. به عنوان مثال، اخیراً نوارهای مذاکرات میان چریکهای فدایی خلق و مجاهدین بخش مارکسیست شده منتشر شد و هر فرد غیر مغرضی با گوش دادن به آن ها، می فهمد که رفیق حمید اشرف (و دیگر رفقای مانند او که تعدادشان در میان چریکهای فدایی خلق کم نبودند) نه تنها در شهامت و پایداری در مبارزه نظیر نداشتند، نه تنها برخلاف ادعاهای وهاب زاده ها در مورد آن ها، "خشونت طلب" و "اقتدار طلب" نبودند، بلکه جوانانی بودند که از درجه بسیار بالای فهم و دانش و درک سیاسی-تئوریک بهره مند بوده و آگاه ترین و عاشق ترین فرزندان آگاه خلق محسوب می شدند.

تاریخ سرشار از مقاومت و مبارزه طبقات تحت ستم، اگر به درستی به نسل های آینده منتقل شود، می تواند به عنوان منبعی از تجربیات مبارزاتی ستمدیدگان برای رسیدن آنها به پیروزی و رفع ستم در جامعه به کار گرفته شود.

گزارشی از تظاهرات بر علیه یک گروه فاشیستی در سیدنی

روز ۱۶ ژانویه ۲۰۱۱، ساعت ۱ بعد از ظهر، تظاهراتی در منطقه نیوتاون شهر سیدنی بر علیه گروه فاشیستی و نژاد پرستانه آ - پ - پ (APP: Australian Protectionist Party) برگزار گردید. این گروه فاشیستی تاکنون بارها به دانشجویان آسیائی (چینی و هندی) حملات فیزیکی نموده و حتی در یکی از شهرهای استرالیا بنام "تاونزویل" یک نو جوان بومی ۱۵ ساله به نام ارول وایلز (Errol Wyles) توسط یکی از اعضا این گروه به قتل رسید. در این واقعه دردناک، عضو فاشیست این گروه چندین بار بطور عمدی با ماشین از روی این جوان عبور کرده و به این طریق عامدانه و آگاهانه وی را به قتل رساند.

انتخاب این محل به این دلیل بود که مرکز فعالیت این گروه فاشیستی در این محل قرار دارد. منطقه نیو تاون نزدیک مرکز شهر و یکی از مراکز هنری به حساب میآید. در یکی از خیابان های این منطقه هنرمند نقاشی که با گروه آ - پ - پ همکاری دارد، بر دیوار ساختمانی تصویر بزرگی از یک زن با برقع و خط قرمز کشیده و به این طریق خواهان غیر قانونی کردن برقع شده است.

در منطقه بیرونی این ساختمان چراغ های پر نور و دوربین نصب شده و محل توسط گارد خصوصی محافظت می شود. افراد گروه نیز همواره در نزدیکی این محل بوده و در موارد قبلی بارها به معترضین حمله فیزیکی کرده اند.

در تظاهرات روز ۱۶ ژانویه حدود ۶۰ نفر از نیروهای چپ در حالی که پلیس منطقه را کنترل میکرد شرکت داشته و حدود ساعت ۲ بعد از ظهر از محل تجمع به سوی محل گالری حرکت کردند. در محل نقاشی دیواری، چند تن از فاشیست ها به گرفتن عکس پرداخته و با شناسائی قبلی به یکی از رفقای ما در حضور پلیس حمله فیزیکی نموده و با برخورد متقابل تظاهر کنندگان، آن ها توسط پلیس به جای امنی برده شدند. برخی از شرکت کنندگان در این زمان با رنگ به تصویر کشیده شده بود و در واقع یکی از سمبل های این جریان فاشیستی بود حمله کرده و با نصب شعارها آن را پوشانند. این حرکت موجب برخورد شدید پلیس با تظاهرکنندگان شد. تعداد پلیس در ابتدا حدود ۱۵ نفر بود ولی بعد از زمان کوتاهی، بخاطر نزدیکی به قرارگاه پلیس تعداد زیاد تری از نیرو های پلیس به کمک این عده آمدند.

تا آن جا که به گزارش رسانه های جمعی تعداد نیرو های پلیس برای کنترل این حرکت اعتراضی به بیش از ۱۰۰ نفر میرسیده است. علیرغم این که تظاهرکنندگان به هیچ عمل خشونت آمیزی مبادرت نکرده بودند اما ده ها ماشین پلیس تمامی منطقه را - که محل پر رفت و آمدی هم هست- بسته و به برخورد فیزیکی خشن با تظاهرکننده گان پرداختند. در این برخورد هشت تن توسط پلیس دستگیر شدند. لازم به یاد آوری است که قبلاً هم نیز چند بار تظاهراتی بر علیه نژاد پرستان در این محل انجام گرفته که یکی از آنها روز ۱۹ دسامبر ۲۰۱۰ بوده است.

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران به مثابه یکی از سازمان دهندگان این تظاهرات، نقش فعالی در این حرکت ایفا نمودند.

۱۷ ژانویه ۲۰۱۱

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران - سیدنی

و سپس خود بهزاد کریمی که مثل همیشه سعی میکند به مضمون های پوچ شکل قابل پذیرش بدهد نظر خود را چنین مینویسد:

" او (منظور فرخ نگهدار - نویسنده) بجای پایداری بر امر دعوت جامعه دموکراتیک کشور از آقایان موسوی و کروبی به پایمردی باز هم بیشتر در برابر منویات ولی فقیه و اتکاء هر چه فزونترشان بر مردمی که صرفاً خواهان حق طبیعی و ساده انتخابات آزاد هستند؛ به عوض هشدارهای مکرر به خاتمی که مبدا دچار وسوسه محافظه کاری ها و اعتدال های نالازم و زیانبار شود و از این دو نفر فاصله بگیرد؛ و به جای اتخاذ آن نوع از تدابیر اندیشی های سیاسی برای آنکه محافظه کاری های هاشمی رفسنجانی و استعداد بالای او در سازش با خامنه ای دستکم خنثی بماند، دارد از آنسوی شیپور میدمد!"

سردمداران جمهوری اسلامی، این بورژواهای وابسته که همزمان نماینده این طبقه نیز می باشند، متاثر از شرایط مادی زندگی خود، و در حفظ این موقعیت همانطور که تاریخ این رژیم نشان داده است از هیچ فریبی رویگردان نبوده و نیستند، ولی دوام این جمهوری تنها با فریب میسر نبوده بلکه سرکوب همواره از سیاست های این جمهوری بوده و است، زیرا وادار کردن بخش اعظم جامعه بکار منظم به نفع بخش دیگر، همانطور که تاریخ نشان داده است بدون اجبار دائم ممکن نبوده و نیست و این، جامعه را به آنچنان اوضاع متضاد و بحرانی کشانده است که در هر فرصتی که توده ها بتوانند به خیابانها ریخته و خواست سرنگونی این رژیم را سرداده اند. و یکی از این فرصتها در روزهای بعد از انتخابات دوره دهم بود که آن چنان جنبشی بوجود آمد که جمهوری اسلامی را با تهدید واقعی سقوط روبرو کرد. این جنبش سرکوب شد و دهها کشته صدها زخمی و هزاران زندانی فرجام آن شد ولی تاثیرات مبارزات قهرمانانه زنان و مردان این مرز و بوم آن چنان قوی بجای مانده است که هنوز غاصبان انقلاب، خیانتکاران به توده ها و تمام کسانی که به گونه ای نفعی در این سرکوب داشتند، هنوز در پرتو آن به فریب مشغولند. وقتی بهزاد کریمی می نویسد:

"...اما می بینیم که در حال حاضر خدمت به جنبش سبز از جمله در این آخرین بیانیه میر حسین موسوی است که به اصالت و صراحت معنی می یابد. بیانیه ای که در آن، کانون های دروغ و زور به روشنی آدرس می یابند و مردم به ایستادگی دعوت می شوند. تردیدی نیست که اگر توافق مدنظر فرخ در بالای نظام شکل بگیرد، در کوتاه مدت نوعی از ثبات برای جمهوری اسلامی تامین خواهد شد..."

سازمان "اکثریت" که همیشه از فریبکاریهای سردمداران جمهوری اسلامی به عنوان "ایده" استفاده میکند، هنوز به اختلافات بخشی از جمهوری اسلامی با جناح حاکم دلبسته است و امیدوار است که اعتراضات

وقتی بهزاد کریمی،

فرخ نگهدار را نقد میکند!

ندارد. اگر در سازمان اکثریت دو سیاست وجود داشت، دو سیاست غیر همگون، برای مثال سیاستی که از جمهوری اسلامی دفاع کرده و میکند و سیاستی که خواهان سرنگونی آن بوده و است!! شاید اعتراض فوق الذکر جای طرح داشت ولی حقایق و واقعیت ها چیز دیگری است و همه می دانند که سازمان اکثریت و هوادارانش در مجموع از نظام حاکم بر کشور دفاع می کنند. و همچنین همگان شاهد بوده اند که در جریان اعتراضات سال گذشته که در خارج از کشور در دفاع از خیزش مردم شکل گرفت آنها به شدت در مقابل شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" عکس العمل نشان داده و حتی با نیروهای مترقی ای که این شعار را می دادند برخورد فیزیکی کرده اند. روشن است که این امر موردی نبوده و خط همیشگی این جریان خیانت پیشه است. در سال های بعد از انقلاب خیانت های سازمان اکثریت به توده ها و زحمتکشان در دفاع از خمینی و رفسنجانی بر کسی پوشیده نیست، دفاع "اکثریت" از خاتمی فریبکار و موسوی هنوز ادامه دارد. بنابراین سیاست فاجعه بار دفاع از جمهوری اسلامی هنوز که هنوز است از سیاست های سازمان اکثریت است، حال سؤال اینجاست که فرخ نگهدار که آخرین خیانت او به توده های زحمتکش دفاع از برنامه اقتصادی ظالمانه پاسدار احمدی نژاد در "حذف یارانه ها" است آیا مگر جدا از این سیاست چیزی گفته و نوشته؟ اینجا چه کسی است که بیهوده سعی میکند تا سیاست های فدائیان (اکثریت) با سیاست فرخ نگهدار یکسان جلوه نکند؟ هذیان گویی های بهزاد کریمی نمیتواند این حقیقت را لاپوشانی کند که سازمان اکثریت با تمام رهبران و هوادارن فعالش از جمهوری اسلامی دفاع کرده و میکنند، فقط مسئله این است که خیانت این سازمان و دنائت آن در ماوراء اندیشه و تخیل است و بهزاد کریمی با گفتن "اکنون دوره نقد سازنده است" خواهان فراموش کردن این گذشته ننگین است. که خواسته ای با چنین سیاستی، خواسته ای عبث و بیهوده است.

بهزاد کریمی به نامه فرخ نگهدار اشاره کرده و نوشته است: "...و بالاخره هشدار پوشیده به موسوی و کروبی که مبدا رهرو تیزپای راه دورگرزی از خامنه ای شوند! توصیه عملی پیام دهنده به این دو چهره شاخص سبز و نیز آگاهی پیش از پیش شان به این واقعیت که تنها راه نجات از درون نظام میگذرد"

فرخ نگهدار، منفورترین نمونه مکتب خیانت به توده های زحمتکش، که همیشه سردمداران جمهوری اسلامی را از بدو به قدرت رسیدن ننگینشان تحسن و تمجید کرده و میکند، نامه ای اندرز!! گونه به خامنه ای جلاد با عنوان "آقای خامنه ای! فردوست ها از شما آریامهر می سازند" نوشته است که حتی مخالفت هائی را در میان دوستان اکثریتی وی شکل داده است از جمله همپالگی و یار دیرینه اش بهزاد کریمی در پاسخ به این نامه مطلبی نوشته و در آن قید کرده که:

"... همه ما میدانیم که روش حذف فکری معمولاً مقدمه حذف فیزیکی است و این، عین استبداد است....جامعه ایران از دوره سلطه افشاه و تخریب دیر وقتی است که عبور کرده و اکنون در دوره نقد سازنده به سر میرسد." (تاکید از ماست).

جالب است که جناب کریمی به روی خود نمی آورد که این حذف فکری را فرخ نگهدار، بهزاد کریمی و یارانشان در ابتدای انقلاب با بدست گرفتن سکان سازمان چریکهای فدائی خلق، در این سازمان آغاز کرده و هر مبارز انقلابی ای را که به سرنگونی جمهوری اسلامی ایمان و باور داشت ابتدا از مراکز تصمیم گیری حذف کردند و سپس از کل سازمان به قول خودشان "اخراج" نمودند. و در این مسیر تا آنجا رفتند که حتی از معرفی مخالفین به دستگاه سرکوب هم کوتاهی نکردند. تماس ها، ملاقات ها و مکالمات فرخ نگهدار با لاجوردی، این جلاد اوین برای شناسائی انقلابیون بر همه آشکار است که این همکاری به حذف فیزیکی و قیمت جان بسیاری از آزادخواهان تمام شد. بنابراین باید در نظر داشت که بهزاد کریمی به مثابه یکی از دست اندرکاران اکثریت از روی تجربه سخن میگوید! تجربه ای که روش های این نائنسان های خیانتکار را در مقابل چشم همگان قرار داد.

بهزاد کریمی در ادامه می نویسد: "فرخ ...نه سخنگوی سازمان است و نه در زمره سیاست سازان سال های اخیر آن،این یک جعل است از سوی همه آنانی که اصرار دارند تا سیاست فدائیان خلق ایران (اکثریت)، همان سیاست فرخ نگهدار جلوه کند."

گرچه جناب کریمی روشن نمی کنند که چه کسانی چنین کرده اند اما همگان هم می دانند که اتفاقاً آنچه فرخ نگهدار می کند تبیین عجیبی با سیاست های سازمان اکثریت

بورژوازی را نابود کنند عملاً آب در هاون می کوبند.

بهزاد کریمی از بیان ماهیت طبقاتی سردمداران جمهوری اسلامی اجتناب میکند و به عنوان یک لیبرال چاکر پیشه ابایی ندارد از این لاپوشانی و بر کسی پوشیده نیست که "اکثریت" این سیاست را سه دهه است که دنبال کرده است. سیاستی ارتجاعی که چه با فرخ نگهدار باشد و چه بدون وی باز هم ارتجاعی است. بنابراین دعواهای درونی اکثریت همچون دعواهای درون طبقه حاکمه در ایران فاقد هرگونه بار مثبت انقلابی بوده و از آنجا که هر کسی با اعمالش نشان میدهد که جایگاهش کجاست "اکثریت" هم از همان آغاز فعالیتش نشان داده که جایگاهش در زباله دان تاریخ می باشد.

عبداله باوی

۲۱ ژانویه ۲۰۱۱

استبداد دینی است و از قرار با آن چه در ۳۰ سال گذشته رخ داده متفاوت است. برخلاف نظر بهزاد کریمی، تکوین جمهوری اسلامی به نقطه کنونی... فرجام محتوم و منطقی استبداد دینی بر جامعه نیست بلکه فرجام محتوم بحران های پی در پی سیاسی - اقتصادی است که این استبداد را فرا گرفته. و گرنه جمهوری اسلامی از روز اول تولدش یک استبداد دینی بود. استبدادی که ناشی از سلطه بورژوازی وابسته بوده و شکل دینی آن تغییری در ماهیت طبقاتی این استبداد نمی دهد. استبدادی که در مقابل مقاومت مردم و خواسته های برحقشان با توسل به سرکوب عریان ایستاده است و هر گاه آن ها به خیابان ها میریزند و فریاد "مرگ بر خامنه ای" سر میدهند به وحشیانه ترین شکل آن ها را سرکوب می کند. واقعیت این است که در شرایط خاص ایران بورژوازی وابسته دیکتاتوری ذاتی خود را به شکل استبداد دینی ابراز کرده است و آن هایی که در پی فقط تغییر این شکل هستند نمی خواهند عامل اصلی باز تولید این استبداد یعنی

این جناح که اکثریتی ها از آن تحت عنوان "جنبش سبز" نام می برند به فرجام برسد بدون توجه به این واقعیت که جناح مسلط در جمهوری اسلامی به همین ها هم اجازه حرکت نمی دهد.

بهزاد کریمی ادامه میدهد: "تکوین جمهوری اسلامی به نقطه کنونی ائتلاف بلوک حاکم، درآمیزی الزامی هر چه بیشتر نهاد ولی فقیه طی زمان با حلقه سرکوب امنیتی - اطلاعاتی - نظامی و لومپنیسم سیاسی دولتمدار، و شکل گیری آریامهری فقهاتی نه یک روند تصادفی و گزینشی و ناشی از نیات فرد خامنه ای که فرجام محتوم و منطقی اعمال استبداد دینی برجامعه معاصر ایران است...."

بهزاد مرتجع کریمی در تلاش است تا چنین جلوه دهد که مثل این که آن چه در ایران رخ داده صرفاً حاصل "فرجام محتوم و منطقی"

مصاحبه با یک فعال کارگری... از صفحه ۱۸

زمان آزاد کارگران چگونه می گذشت و بیشتر به چه تفریحاتی روی می آوردند؟ آیا مطالعه و کتاب خوانی در میان آنها رایج بود؟

پاسخ: فکر میکنم جواب دادن به این سوال کمی سخت باشد. به این علت که در مقابل ما سوال دیگری قرار دارد و آن اینکه "آیا کارگران وقت آزاد داشتند؟" حال با توجه به این سوال جواب سوال شما را میدهم. به علت فرهنگ و سنن جامعه اکثر جوانان ایرانی در سنین پائینی ازدواج می کنند و خانواده آنها روز به روز بزرگتر می شود. این امر خود به خود وقت آزاد کارگر را به عنوان سرپرست و مرد خانه به حداقل میرساند. از طرف دیگری اگر از این مسایل بگذریم شرایط کار را باید در نظر گرفت. مثلاً کارگری که از شرق تهران، شهر ری، جاده آرامگاه، روستاهای شهریار و ورامین برای کارگری به جاده قدیم و مخصوص کرج میرود، علاوه بر هشت ساعت کار سه ساعت از همین وقت آزاد را در رفت و آمد است. من خودم هم در شرق تهران زندگی کرده ام و هم در غرب اکثر اوقات من از خانه آمده ام بیرون تا به کارخانه رسیده ام یکساعت کمتر نشده است. باز اگر از این مسئله هم بگذریم مشکلاتی مانند قیر و گونی کردن بام خانه، گرفتگی فاضلاب خانه، کارهای جاری و رفتن به مراسم مذهبی، خریدهای که زن خانه به تنهایی نمی تواند انجام دهد، وقت آزادی برای کارگران در آن سالها نمی گذاشت. اما بودند کارگرانی که بعلتهایی به کتاب خوانی و مطالعه علاقه نشان می دادند و مسایل سیاسی و کارگری را تا حدودی دنبال می کردند. یکی از مشکلات اساسی کارگران در آن سالها روزنامه ها و رادیو تلویزیونی بود که در

شناخته بودند. برای گرفتن حق خود ملاحظه کاری نمی کردند. همیشه در صف مقدم مبارزه بودند. راهنمای کارگران جدید بودند. اما اگر منظور کارگرانی باشد که با مسایل سیاسی آشنا بودند. حضورشان محسوس می شد. اما حرف شنوی از آنها بستگی به شغل، سابقه کار، سابقه مبارزاتیش در کارخانه داشت. برای نمونه: در کارخانه ما حرف شنوی از کارگران قدیمی بسیار رایج بود. کارگران سیاسی برای پیشبرد برنامه ها و اهدافشان بیشتر به این کارگران که من همیشه به آنها گفته ام (کارگران پیشرو) متکی بودند. تعداد کارگرانیکه به محفلها، گروهها و سازمانهای سیاسی در بیرون از کارخانه ارتباط داشتند و یا بطور فردی از آگاهی سیاسی بر خوردار بودند در درون کارخانه ما تا آخر سال ۴۹ به بیست نفری میرسید. اما تا آغاز انقلاب ۵۷ همه فعالیت های آنان با اتکا به کارگران قدیمی بود. تعدادی از این کارگران توانستند جایگاه خوبی در کارخانه بدست بیاورند. به غیر از یک نفر نباشد همه کارگران سیاسی از محبوبیت در میان کارگران بر خوردار بودند و حتی در بسیاری از موارد با احترام با آنها رفتار می شد. در مجمع عمومی هائی که در کارخانه ها سال ۱۳۵۷ شکل گرفت اکثراً تریبون دست اینها بود و در شورای کارخانه ما نیز تعدادی از آنها مسئولیت های خاصی داشتند.

سوال: آیا حضور مأموران ساواک در کارخانه احساس می شد؟

پاسخ: در کارخانه ما چنین موردی وجود نداشت. اما اطلاع دارم که در کارخانه کفش ملی، در کارخانه ایران ناسیونال، در اکباتان، چند ماه قبل از انقلاب نام عده ای از کارگران ومهندسی و سرپرست ها را به عنوان عوامل ساواک به در و دیوار زده بودند.

(ادامه دارد)

دست بورژوازی بود. تیراز و تعداد مجلاتی که جوانان خواهان خواندن آنها بودند بسیار زیاد بود. فیلم های مبتذل و گمراه کننده از نظر اشاعه فرهنگ غلط و ایده های نادرست و یا سریال های تلویزیونی هم وقت های آزاد کارگران جوان را به درجه ای پرمی کردند.

سوال: آیا کارگران در خارج از محیط کار هم همدیگر را می دیدند و رفت و آمد خانوادگی بین آنها مرسوم بود؟

پاسخ: بله، همانطور هم که قبلاً اشاره کرده ام، کارگران در خارج از کارخانه به دوستی و رفتن به خانه همدیگر و شرکت در مراسم های مختلف عادت داشتند و این یکی از رسم های خوبی است که میان کارگران رایج است.

سوال: واکنش آنها نسبت به تبلیغات دولتی در مورد کارگران به طور کلی و "انقلاب سفید" شاه چگونه بود؟

پاسخ: چند سال بعد از "اصلاحات شاه" از آنجائیکه در دهه چهل در صد زیادی از کارگران روستایی بودند، از آنجائیکه این کارگران از "انقلاب سفید" لطمه دیده بودند، به راحتی و بدون ترس همیشه می گفتند "دروغ می گویند" همعاش دروغ است

سوال: حضور کارگران پیشرو و آگاه در کارخانه تا چه حدی محسوس بود؟ و حد حرف شنوی کارگران از آنها چقدر بود؟

پاسخ: به عقیده من کارگران پیشرو همان کارگران قدیمی بودند. چه سیاسی باشند و چه نباشند. علتش هم این بود آنها به مرور زمان پرولتریزه کامل شده بودند. دشمن اصلی خود را که سرمایه دار بود

مصاحبه با یک فعال کارگری (۲)

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد.

سوال: نتیجه عملی این طرح یعنی سهم کردن کارگران در سود کارخانه برای کارگران چه بود؟

پاسخ: بر خلاف آنچه که شاه ادعا می کرد که او مبتکر سهم کردن کارگران در کارخانهها است نخستین بار در دنیا در کشور آلمان سهم شدن در سود کارخانه ها به تصویب رسید. صاحب کارخانجات صنعتی در برلین شخصی به نام *اوتولیلی* / *انتال* در سال ۱۸۹۰ سهم سودی به اندازه ۲۵٪ برای کارگران و کارمندان تعیین کرد. در اواخر قرن نوزدهم در سال ۱۸۹۶ *کارل سایس* در کارخانجات معروف دوربین و میکروسکوپ سازی و نور سنجی (اپتیک) خود، کارگران و کارمندان را در سود کارخانه هایش سهم کرد. در ایران این سهم حتی از آن زمانهای کمتر و مبلغی برابر ۲۰٪ از سود خالص بود. این سود خالص با هزار دوز و کلک مبلغش به یک سوم سود واقعی هم نمیرسید. تنها سالی که سود ویژه کارگران کمی واقعیت به نظر میرسید سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بود. در سال ۱۳۵۶ سود ویژه چیزی معادل دو ماه حقوق کارگران بود. و در سال ۱۳۵۷ از آنجائیکه شوراهای کارگری خود بر نحوه حسابرسی نظارت داشتند سود ویژه در خیلی از کارخانهها معادل سه تا چهار ماه حقوق کارگران بود.

نتیجه عملی سود ویژه چیزی جز تشدید استثمار کارگران نبود. با توجه به پایین بودن سطح آگاهی کارگران به مسایل خودشان، با توجه به قوی بودن سیستم تبلیغاتی جامعه سرمایه داری در ایران، همیشه برای دو الی سه سالی کارگر به امید اینکه سود بیشتری عاید کارخانه شود و او نیز سهم بیشتری بگیرد به خود فشار آورده و سطح تولید را بالا می برد. همان سه سال کافی است تا با توجه به رقابت های سرمایه داری ارزش اضافه کلانی به جیب سرمایه دارها سرازیر شود. اگر کارگر متوجه این ترفند و فریب شد که سرمایه دار ضرری نکرده است باز سطح تولید کمی پایین تر میاید و اگر کارگر هم متوجه نشد که تا فاز بعدی به این استثمار شدید ادامه خواهد داد.

سوال: به طور کلی نظر کارگران نسبت به ادعای شاه مبنی بر به اصطلاح سهم کردن کارگران در سود کارخانجات چه بود؟

پاسخ: اوایل هم دهقانان و هم کارگران به اصلاحات سیستم ستم شاهی دلخوش کرده بودند. کارگران معنی واقعی سود ویژه را چیزی فراتر از آن درک می کردند. یعنی دستگاه های تبلیغاتی سیستم این اصلاحات را جوری تبلیغ می کردند که کارگران فکر میکردند به زودی خودشان صاحب کارخانه خواهند شد. اما این توهم چند سالی بیش طول نکشید و کارگران عملاً فهمیدند که این یک ترفند است. البته در همه جا به این واضحی درک نشده بود. اما بخش زیادی از کارگران قدیمی با توجه به توضیحات کارگران روشنفکری که گرایشات چپی داشتند و از مسایل اقتصادی و به خصوص ارزش اضافی آگاهی داشتند فهمیدند که سود ویژه چیزی جز حاصل فعالیت بیشتر آنان نیست. اگر به بحران های آن دوره و تورمی که در جامعه وجود داشت باز گردیم خواهیم دید که سود ویژه بخشی ناچیزی از دستمزد کارگران بود که به صورت لقمه ای چرب جلوه داده می شد. امری که بسیار عوام فریبانه بود. به طور کلی در بین کارگران هر دو نظر وجود داشت. نظر اول که سود ویژه به نفع کارگران است. و نظر دوم که سود ویژه بخشی از دستمزد کارگران است و لطفی در آن نیست.

سوال: آیا کارگران زن هم در این کارگاه مشغول به کار بودند؟

پاسخ: در کارخانه قرقه زیبا حدود یک سوم کارگران زن بودند. تا جایی که من اطلاع داشتم در کارخانه های دارو سازی این نسبت بالاتر بود.

سوال: آیا تفاوتی بین دستمزد کارگر زن با مرد وجود داشت؟

پاسخ: مسئله ستم بر کارگران زن تنها پائین بودن دستمزدشان از همکاران مرد نیست. بلکه ابعاد گسترده تری دارد. بلکه دستمزد زنان در ایران در آن سالها چیزی معادل ۴۰ تا ۶۰٪ مزد مردان بود. اما زمانیکه بازار در حال شکوفایی بود، و یا به عبارت دیگری سرمایه داری در رونق اقتصادی بود استخدام زنان در بخش های خصوصی بالا میرفت. به همین نسبت در زمان رکود اقتصادی در زمینه بیکار کردن کارگران اولین ضربه را زنان می دیدند و دسته دسته اخراج می شدند. نرخ بیکاری زنان در شهر و روستا همیشه بسیار بالاتر از نرخ بیکاری مردان بود و هست.

سوال: آیا برخورد کارفرما و یا نمایندگان وی در کارگاه با زنان مثل مردان بود؟

پاسخ: تا آنجایی که من خودم در جریان زندگی کارگریم آموختم زنان کارگر همواره مورد تحقیر و آزار سرمایه داران بودند. متأسفانه سنت های عقب مانده و مرد سالارانه در جامعه ما به کارگران هم این میدان را داده بود که نسبت به همکاران زنشان با دید تحقیر آمیزی نگاه کنند. بارها من شاهد شوخی های رکیک و مبتذل بوده ام که حتی همکار زن را به گریه انداخته است. به طور کلی در هنگام استخدام و بعدها در جریان کار، سرمایه دار و مدیران و سرپرست های قسمت ها به نحوی در صدد سوء استفاده جنسی از کارگران زن بودند. زنانیکه حاضر نبودند تن به چنین کاری بدهند و تعدادشان هم کم نبود اکثراً بیشتر استثمار می شدند و در هنگام اخراج ها از اولین ها بودند. خیلی اتفاق افتاده است که کارگر زن حتی مورد تجاوز با زور واقع شده است.

سوال: آیا در پروسه تولید از نیروی کار کودکان نیز استفاده می شد؟

پاسخ: بله تابستان ها کودکان از ده سال تا سنین بالا تر به کارخانه ها مراجعه می کردند و تقاضای کار می کردند. سرمایه دار با توجه به اینکه در این فصل کارگر فصلی (روستایی) کمتر است این کودکان را جایگزین آنها می کرد. در صد مزد این کودکان بسیار پایین بود، اما همان کاری را انجام می داد که یک کارگر بزرگ سال. متأسفانه کودکان هم مانند زنان مورد آزارهای جنسی قرار می گرفتند.

سوال: آیا در میان کارگران روابط و جمععاتی حول کارهای ورزشی و فرهنگی شکل گرفته بود؟ مثل گروه های ورزشی مثلاً کوهنوردی؟

پاسخ: در بعضی از صنایع در اواخر دهه چهل گروه ها و تیم های ورزشی درست شد مانند (تراکتور سازی تبریز و یا ایران ناسیونال و ...) اما این امر همه گیر نبود و در بیش از ۹۰٪ از صنایع خبری از این گونه فعالیتها نبود.

سوال: کلا تا آنجا که شما با دیگر کارگران ارتباط داشتید،

گزارشی از تظاهرات در مقابل

"دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی" در واشنگتن



در بعد از ظهر روز یکشنبه دوم ژانویه ۲۰۱۱، در اعتراض به موج سرکوب ها، دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام های اخیر توسط رژیم جلااد جمهوری اسلامی، تظاهرات پر شور در مقابل "دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران" در واشنگتن برگزار شد. **فعالین چریکهای فدایی خلق** به همراه سایر نیروهای چپ و آزادیخواه منطقه شرق آمریکا از سازمان دهندگان و شرکت کنندگان در این آکسیون مبارزاتی بودند. این تظاهرات که علیرغم هوای سرد و بارانی با استقبال گرم ایرانیان مبارز و آزادیخواه روبرو شده بود، مورد توجه افکار عمومی نیز واقع شد و آن ها با مشت های گره کرده خود و یا با به صدا در آوردن بوق اتوموبیل های خود، حمایت و پشتیبانی خود را از این آکسیون نشان می دادند. شرکت کنندگان در تظاهرات با حمل پوستر ها و بنر های افشاگرانه، توانستند درجه نفرت خویش را از رژیم جمهوری اسلامی نشان داده و قادر شدند تا گوشه ای از جنایات رژیم ددمنش جمهوری اسلامی را در منظر افکار عمومی قرار دهند. شرکت کنندگان در این آکسیون اعتراضی با شعار هایی همچون **"جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد"**، **"جمهوری اسلامی، رژیم ارتجاعی، مرگت فرا رسیده"**، **"زندانی سیاسی آزاد باید گردد"**، **"کارگر زندانی آزاد باید گردد"**، **"زندانی شکنجه اعدام، ملغی باید گردد"** حمایت و همبستگی خویش را با مبارزات و مقاومت خلق های دریند ایران اعلام داشتند. نکته قابل توجه، عدم وجود حتی یک "سبز پوش" در این تظاهرات بود که خود از این واقعیت خبر می داد که افراد ساده دلی که فریب تبلیغات اصلاح طلبان حکومتی را خورده و به یک دسته از جناح های جنایت کار رژیم دل خوش کرده بودند اکنون در بستر افشای سترونی اهداف و روش های این جناح از دستگاه حاکمه از آن ها فاصله گرفته و دیگر حاضر نیستند در زیر پرچمی به اعتراض بر خیزند که قرار است آن ها را به دوران خمینی باز گرداند! با قطع باران و رساتر شدن صدا ها و تکرار شعار های ضد رژیمی که از چندین بلندگوی مختلف در محوطه درب بیرونی لانه جاسوسی جمهوری اسلامی انعکاس می یافت، در مقطعی - آن چنان جاسوسان رژیم را به وحشت انداخت که پلیس شهر واشنگتن را که تا آن موقع در محل حضور نداشت، به مدد طلبیدند. پلیس هم با خیال واهی و به منظور متوقف کردن تظاهرات، خواهان دیدن "جوازنامه رسمی برای تظاهرات" شد که با دیدن فرم مذکور که قبلا توسط یکی از نیروهای سرنگونی خواه در این شهر تهیه شده بود، این ترفند آن ها موثر واقع نشد. بعد از آن، پلیس برای ایجاد به اصطلاح "ترس و دلهره" در دل تظاهر کننده گان، همان جا شروع به نوشتن گزارش بلند و بالائی کرد و شعار های متعددی که به زبان انگلیسی داده می شدند را در آن گزارش یادداشت می نمود. این تظاهرات با خواندن ترانه سرود های مبارزاتی از جمله سرود پر افتخار "افتابکاران" در فضایی بسیار پر شور مبارزاتی، بعد از گذشت دو ساعت به پایان رسید. در موقع حمل بنر ها و پوستر ها توسط رفقا و باران و هنگام بازگشت به محل پارکینگ اتوموبیل ها، در چند خیابان دور تر از محل تظاهرات، یک زن ایرانی که پلاکارد های فارسی را دیده بود، به جلو آمد و بعد از خواندن متن یکی از پلاکارد ها با مضمون "جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد" پرسید که چگونه می تواند از وجود تظاهرات های بعدی با خبر شود که او هم به تواند در آن تظاهرات ها شرکت کند، که رفقای ما او را به سایت چریکهای فدائی خلق ایران (www.siahkal.com) برای دیدن فراخوان به تظاهرات، رجوع دادند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - واشنگتن
سوم ژانویه ۲۰۱۱ - سیزدهم دی ۱۳۸۹

گزارشی از تظاهرات در اعتراض به رژیم جنایتکار

جمهوری اسلامی (اتاوا - کانادا)



در روز دوشنبه ۲ ژانویه ۲۰۱۱ به دعوت فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در کانادا و دیگر نیروهای ابوریسیون، تظاهرات ابستاده ای در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در شهر اتاوا (کانادا) بر علیه موج اخیر سرکوب ها و اعدام آزادیخواهان در ایران، برگزار شد. در این تظاهرات که با وجود هوای بسیار سرد زمستانی کانادا بیش از ۳ ساعت ادامه داشت، تعداد زیادی از فعالین نیروهای سیاسی از شهرهای اتاوا، تورنتو و مونترال شرکت کردند تا با اعتراض به اعدام ها و تشدید سرکوب در چند روز گذشته در ایران، فریاد خشم و کینه انفلابی توده های زحمتکش ایران بر علیه جمهوری اسلامی را همچنان منعکس کرده و توجه افکار عمومی کانادا و جهان را به جنایات بی شمار جمهوری اسلامی جلب کنند.

در این تظاهرات با نصب شعارها و عکس هایی از صحنه کشتار مردم توسط جلاادان رژیم در میدان های اعدام و خیابانهای شهرهای ایران، و عکس هایی از نبردهای قهرآمیز جوانان مبارز با مزدوران رژیم در طول سال گذشته، نرده های پیاده روی جلوی لانه جاسوسی جمهوری اسلامی به نمایشگاهی از مقاومت و مبارزه پرشکوه توده های به پا خاسته ایران بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تبدیل شده بود.

ما با سر دادن شعارهایی به زبان انگلیسی و انجام سخنرانی های کوتاه در رابطه با اعدامهای اخیر و ماهیت رژیم جمهوری اسلامی، توضیحاتی به رهگذران می دادیم. رهگذرانی که در چنین هوای سردی، معمولاً سر در کریبان و بدون توقف از خیابانها عبور کرده و از سرما می گریزند، در مقابل عکس ها توقف می کردند و با صبر و حوصله اطلاعیه های ما را می گرفتند و می خواندند و اغلب کسانی هم که با اتوموبیل از کنار تظاهرات می گذشتند، با بوق زدن و نشان دادن علامت پیروزی، حمایت خود را از ما نشان می دادند.

یکی دیگر از نکات مثبت این تظاهرات همکاری و هماهنگی میان تظاهرکنندگان بود. برخی از شعارهایی که در این تظاهرات داده شد "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "ترور شکنجه اعدام ملغی باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "این لانه جاسوسی تعطیل باید گردد!" بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - کانادا
۲ ژانویه ۲۰۱۱

گزارشی از تظاهرات فعالین سیاسی مقیم لندن بر علیه اعدامهای اخیر جمهوری اسلامی!

در اعتراض به موج اعدام‌هایی که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در سراسر کشور به راه انداخته است، روز جمعه ۳۱ دسامبر ۲۰۱۰ با شرکت تعدادی از ایرانیان مبارز مقیم لندن تظاهراتی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد. در این حرکت اعتراضی پلاکاردهای بزرگی در مقابل سفارت نصب شد که در آن عکس‌هایی از جنایات و اعدام‌های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طول ۲۰ سال گذشته از زمان صدارت موسوی فریبکار تا احمدی نژاد جنایتکار درج شده بود. در این پلاکاردها شعارهایی نظیر "خامنه ای، خاتمی، رفسنجانی، احمدی نژاد، موسوی، مرگ به نیرنگتان، خون جوانان ما می چکد از چنگتان" نیز نوشته شده بود. تظاهرکنندگان با برافراشتن پلاکاردهایی که بر آن شعارهای ضد جمهوری اسلامی نوشته شده بود، به سردادن شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی پرداختند.

برخی از شعارها به شرح زیر بود: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر حکومت اعدام"، "مرگ بر حکومت شکنجه"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "اعدام‌ها باید متوقف شوند"، "کارگر و دانشجوی زندانی آزاد باید گردند"، "زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم".

در جریان این حرکت که از ساعت ۱ تا ۲ بعداز ظهر به طول انجامید، شرکت کنندگان به افشاگری بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی پرداخته و به پرسش‌های عابرینی پاسخ می دادند که با دیدن این تجمع اعتراضی و تصاویر جنایات جمهوری اسلامی راجع به اوضاع ایران سوال می کردند و اکثراً پشتیبانی خود را از تظاهرات کنندگان اعلام می کردند. برخی از اتومبیل‌هایی که از محل می گذشتند نیز با به صدا درآوردن بوق ماشین خود حمایت شان از تظاهرکنندگان را نشان می دادند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان، از نیروهای فراخوان دهنده تظاهرات بر علیه اعدامهای اخیر در ایران بودند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۳۱ دسامبر ۲۰۱۰



بر علیه شکنجه و اعدام به پا خیزیم!

ماشین اعدام رژیم ضد خلقی جمهوری بار دیگر به راه افتاده و دژخیمان حکومت دسته دسته جوانان کشور را در این یا آن شهر به چوبه دار می سپارند. در جدیدترین برده از این نمایش خونین در سحرگاه سه شنبه ۷ دی ماه دو نفر به اسامی علی صارمی و علی اکبر سیادت در زندان اوین به دار آویخته شدند.

دادستانی تهران اتهام علی اکبر سیادت را

جاسوسی برای اسرائیل و اتهام علی صارمی را ارتباط با سازمان مجاهدین اعلام نموده است. اما، اطلاعات موجود حداقل در مورد علی صارمی حاکی از آن است که وی در سال ۸۶ به دلیل شرکت در تجمع خانواده های جان باختگان دهه ۶۰ در گلزار خاوران و سخنرانی بر مزار به خون خفتگان این گلزار دستگیر و مدتها تحت شکنجه های وحشیانه مأموران کتیف رژیم قرار داشت.

این اعدام‌ها که درست چند روز بعد از اعلام رسمی طرح "هدفمند کردن پارانه‌ها" (بخوان اجرای خواست بانک جهانی برای قطع سوبسیدهای دولتی) و یورش غارتگرانه جدید رژیم به معاش توده های محروم و تهدیدست در راستای نجات سرمایه داری بحران زده جهانی انجام شده، گام دیگری از سوی دیکتاتوری حاکم برای گسترش فضای ترس و خفقان در سطح جامعه بمنظور جلوگیری از طغیان و انفجار جنبش اعتراضی مردم بجان آمده است. تلاش برای بر پا کردن هر چه وسیعتر چوبه های دار و شکنجه در حالی که بار دیگر ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد، در همان حال بیانگر ترس و وحشت سران رژیم از مردمی ست که با استفاده از هر فرصتی موجودیت نظام ارتجاعی حاکم را به مصاف طلبیده و با اعتراضات و شورشهای خود بر خواست برحق خویش یعنی سرنگونی این رژیم ددمنش و نابودی چوبه های دار و شکنجه آن تاکید می کنند. تجربه بیش از سه دهه حاکمیت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و تمامی دار و دسته های درونی آن از "محافظه کار" گرفته تا به اصطلاح "اصلاح طلب" نشان داده که تنها با سرنگونی تمامیت این رژیم جنایتکار و نظام استثمارگرانه حاکم است که امکان از بین بردن دلایل و زمینه های مادی توسل به اعدام و شکنجه مهیا می گردد. نیروهای انقلابی و مبارز باید با هر آنچه که در توان دارند به این اعدام‌ها و احکام اعدام دیگری که هنوز اجرا نشده اند همچون حکم اعدام حبیب الله لطیفی دانشجوی کرد اعتراض کرده و با افشای ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی افکار عمومی را بر علیه سران جنایتکار حکومت و سیاستهای سرکوبگرانه شان بر انگیزند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

پیروز باد مبارزات کارگران و توده های ستمدیده علیه جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۸ دی ۱۳۸۹ - ۲۹ دسامبر ۲۰۱۰

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!